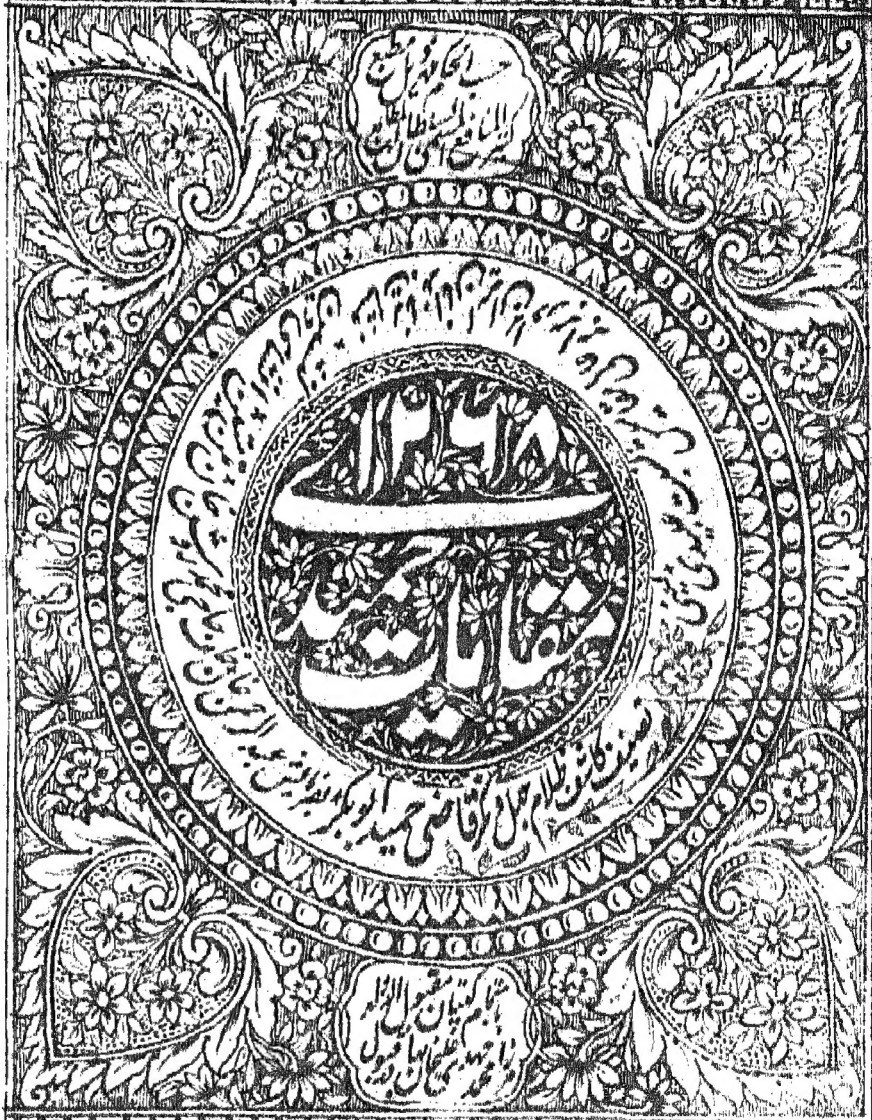


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۰۰ در سفر است و در راه است
 ۱۰۰۰ اجتناب از این کار است
 ۱۰۰۰ اما این کار است و این کار است
 ۱۰۰۰ کردن سبب دیگر فتنه است
 ۱۰۰۰ برای راه کردن و در راه کردن
 ۱۰۰۰ برایش نشود و در راه کردن
 ۱۰۰۰ اراده کردن و در راه کردن
 ۱۰۰۰ و فعلی که در راه کردن
 ۱۰۰۰ و فعلی که در راه کردن
 ۱۰۰۰ که در راه کردن

چو شایه بلبلان لغت کر خیال خوش نیاید و سحر را زبان عبارت باز یان گش نماید رباعی
 بیا بر تو ارحم کن باید گفت | لابد زبان و سخن باید گفت | لا تفعل و لا تفعل کن چندین سود
 چون آبجو کن و مکن باید گفت | پس خبر ورت این فعل صحت این لوح میبایدست نهادن عقل
 عقل را بی خاک سیاست کشاید و عقل برین تعلیق روحانی نویزید وانی است عذرت است از غیب برین مقام
 بر تو آسانی امید است که سوره تیسر را بخ سوره تیسریم که قدر و نفوذش از سوره تیسریم زیاد است الله تعالی قطع
 به حل و عقد سخن پس بخالی عقل | هر آنچه ملک تصرف و رسید بکنم | بعد از آنکه و نایبیت مایه فضل
 هر آنچه دست تلفت و رسید بکنم | چه میدانم که دنیا است یا غیب | بآن است تو خانه عیب جو بآن است
 نابوده بچویند و غیب باشند و بگویند همه عالم نافذ بخش اند و صفت آتشش که آتش از خودم
 از روزن دیگران بچویند و جو خود نایافته باز زن دیگران می پوشید از شب تاریک حزن
 با یک در دیده دیگران دیده و بر روز روشن کوه محاسب خود ندیده **نظم**
 در شرح روی از بار یک اکو | چون روزی بود و روزی بود و روزی بود | چون بر خود ششم تو بر کوه غایت
 در ششم کسان بود و راه کاه بینی | و نیز شرط اوق و رکن اولی آن است که در میدان این جوید اسپند
 نام و در باب این تمیز و خود باز هم در جمله این استیف با سر مایه خود سازم و اصلا تریب این و س
 نایف تجلی و حل و گران سازم و اصلا تریب این شهادت از بروجه افادت و جمله این بیات که
 رفیق این ه باشد اعد و کم از ده باشد که وس ای سر مایه بیایه یک شب بشن نتوان آراست
 و در آرایش مشوق صاحب جمال مستعاره زو زور در یوزده نتوان ساخت **بیت**
 بیا یزد و با چون بی زبان | سر مایه عبارت بخواند و گران | و درین فصل ناری با فاری
 یا ستم و غرور علی با در روزگار خوش سخن در او خیم نام خواندگان اند که در آن تصویر است حالت فوری
و بِاللّٰهِ الْعَوْنُ وَالتَّفَاقُ فِي هَذَا الْجَمْعِ وَالتَّفَاقُ أَنَّهُ حَسْبُنَا
وَلَعَنَ الرَّفِيقُ وَهُوَ يَأْتِي تَعَانَةَ الْمُضْطَرِّ حَقِيقٌ
 و بهتر است و آن خداوند خود است و در این بیت سر مایه حاجت خود است و در است
الْمَقَامَةُ الْأُولَى فِي الْبَدَائِعِ الْمَلْعَةِ وَالصَّنَائِعِ الْمَجْعَةِ
 مقام اول

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

حکایت کرد و مرد و سنی که در حضور مجلس مجید بود و در سفر این شهر هم که دوستی از اوقات حکم
 محکات نواب و معیبات مصائب در عوصات بقاع عزم انجاء کردم و از اول الالباب آثار و اخبار
 استماع و بین جوان طراوت داشت و پیش نهادی که حلاوتی هزار از بیم سیری در پرده قبری بود و عارض
 از عوارض انقلاب در حجاب شکست توارثی در چنین حالتی بوسله چنین آلتی ناگاه به انقلاب
 آسمانی از اراضیه جانی از اقصای بیفت و در غم جزیم چنین اتفاق نادر
 فصلی که کمال اصلی اعتبار و بی استعداد و در اولی استمداد و فایده بقدری عشق سائق او بود و اندیشه
 که حرکت لائق او بود و شیب و فراز حجاز و عراق سپردم و منازل شائق از برای اشتیاق پیوسته و قار
 بر خود حرام کردم و نه اندیشه سکن نه طلب مقام کردم چنانکه شاعر گوید
 باماه هم منازل بیا و هم گام
 بابرهم مشارب و بار جد هم زمام
 اگر خواهی که به نیت که بخور شام
 گیتی و به بقعه شدت مرا شام
 گامی چون سنگ در دریا است خاک غلات و دوقتی چون خضر در ساحت احیاء تقی و سید شرف کمال
 بطحای مد و شیرین طبع
 بر روز بهر گوشه و دردم بدرجا
 بر لبی بدر ستر شربت گرام
 تا که وصل صدی در جمال شست آید نیا گوشه دامن گری بدست آید خود این نیست چون خط شام
 بود و این بغایت چون اسمی حاصل چون کیمیا امکان نداشت و چون خفا مکان قطعه
 نقلت لقا لطلب فدون
 نسئل و قد لا آله الا الله جل جلاله
 و سئل المطایا لکامل الشرح و کمال
 آرام بر لب این آب شرب حق بود گشت
 و کلام از او بهار بار کنده نهد آن
 تابع از آنکه شهرت ساسی شد از چشم و ضررهای مکالمه شدیم
 حاتم و خائف بشهر طائف رسیدم هم از گرو راه قصد جامع کردم و روی بدان مجامع
 آوردم که از آداب غیبت کی است که در سبزه شب که قدم نمی آخاز از مساجد و معابد بایست
 تا برکات آن تقریب و اصل بر روز کار ابل تغرب آید چون از دایره بسط بنقطه و بسط آدم
 و از کرانه بیا به رسیدیم در مقصود و معجزه جماعتی دیدم بر رسیدم که این اجتماع از بهر صیبت

احوال شخصی بطلب و کاه رفتن ۱۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۲۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۳۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۴۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۵۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۶۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۷۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۸۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۰
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۱
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۲
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۳
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۴
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۵
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۶
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۷
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۸
 دعا بطلب و کاه رفتن ۹۹
 دعا بطلب و کاه رفتن ۱۰۰

[illegible]

۸
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

لَمَّا عَمِلَ الْبَلَاءُ شَاكِبًا لَا ذِيَالٍ لَنَا فِي النَّارِ فِي سِقَاءٍ وَفِي الْوَادِي رَعَاءُ
 خوشدل + گشاده + دامن + برای در مجلس مشک شیر و آب است و در میان پرندگان
 وَفِي الْأَهْلِكِ نِقَامٌ وَفِي الْعِرَاءِ إِشْرَاقٌ قَدْ آمَنَ فِي الْمَكَارِمِ حِفْظٌ دَائِرَةٌ
 دور جای هلاک + در جنگ پیش آمدن + دور بزرگها + سالوات دور کننده
 وَعَنِ الْحَارِمِ أَجْحَانٌ فَأَمَّا نَحْنُ سَطَا الدَّهْرُ وَغَلَبَ سَلْبُ مَا كُنَّا مَسْكِبًا
 از زمان زمام + زمانهای پر زور و زنده + تا اینکه ملکه کرد زمانه و غالب شد و بر بود از من آنچه بود یعنی حاجت بیان
 وَالْفَكْسُ لِحَالٍ وَانْقَلَبَ فَهْ سَحَابَةٌ الدَّهْرُ أَيَا نَارًا مِمَّا وَطَلَبَ حَوَامِسُ كَانِ
 و برکشتن حال + دیگر بد + پس آنچه بشاید در آزار زمانه مار است زایل + پس هم کنید کسی که بود
 عِنْدَكُمْ صَبْرًا أَوْ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ خَلْقًا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْكُمْ جَائِدًا لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 نزدیک شما زور و آزار و در شما خالی از دشمنان + امیدوار ششها شما دانسته + دانسته عطا ای شما
 وَخَلْفَهُ أَكْبَادُ جَلَّةٍ وَوَرَاءَهُ بَنَاتُ صَبْرَةٍ فَرَحَهُ اللَّهُ أَعْرَ السُّطْحُ الْتَوَالِ
 پس آن بزرگ شمای گشته و در آن بزرگان هلاک شوند پس هم کلام حال بودی که بخشاید
 وَكُلُّ عَنِ عَقْدِ هَذَا الْعَقْلِ أَوْ ضِلَّةً بِالْمَكَافِ أَوْ مَعْنِي تَوَادُّهُ فِي الْحِزَانَةِ عَلَى حُضْرٍ
 و بخشاید از من گرن این بنید + تا اینکه رسام او را بعوض آن بر بری هم خود و راه نمایم او را در جوار دان + بر روی
 جَعْنِي فَلَا تَقْطُرْ عَلَى عِتْيَا ضِلَّةٍ أَحْسَانٍ أَمْ لَا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِيْعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا
 بزرگان خود پس + امید شود بعوض گرفتن احسان از او است پس هر اندازه در حال هلاک میکنی بعوض آن کسی که بزرگوار
الْعُظْمَاءُ الْفَارِسِيَّةُ پس وی از اهل حجاز و طائفه طائفه که از ایندخت ای اهل مدینه
 و طائفه آن نهاد کرده و از باب فوت و مروت و مظهر لوت و شوق ای که آفتاب برین سفت بود
 بگردانید و از بساط اغریبات اخضر و یابند که دنیا سرای گشتنی است و حطام و سر یابند گذشتنی
 است و جوی او بقتل که ایه بخند و رنگ بوی او بنگ و پوی نیز زلال او را شمارای در پی است
 و حرام او را را و شر از در درگ و بی طلاس می بی وحشت حس نباشد و کاس او بی رحمت گشت
 که است نفس عصائی و بهمت طامعی و سخایابی حاتم و سخایابی فاطمی و کفی فباصل و کفی فضا
 که است مروت و شمع فوت برافروز و آبنای عمده را چون حجاب بر روی کرطی می یاموزد و پس

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

100

کتابخانه

الحمد لله

100

10

10

...

بنامش سخن بدارد بود و خود را
پدید گرد و بر مرد بیکی و

ی	اسیر خا عطلت شوز کم موسی
ی	که بی فیت و حریفی نهانی از عالم

که در سرای غریبی در زمین کسان
بهزکان روی و بهزمن کسری

چون علت اسکی نہ ہو پیرا
اور باق بقدم اخر ارق محو
وکان استاده وازرا

دو قالب اکادمیٹ روزی ارغایت انو
نوشتم نابرسیدم بحاجتہ پیشکار و خلقی اس
مدال در صفا و دہتر ما حواں دور حواں

پایا پیری را با جوانی دیدیم بر طرف
ت و منظر است گرمش و جوان

بایر و رہا ات و مجارا
می سفند پیر گفت ای جو

تبل از گرم گشته هر دو در سافته و سفا
ن پیران را حرمست دارا تا مرقه جانی بیا

و باریز گمان سباز نادولت

نیجشاید بامیری نرسد
رجاوت فیروز ملکبای سیراز

[illegible]

۵۴ محاورات مع حاضری

۵۵ سوال و جواب کران

۵۶ مناظرات مع حاضرین

۵۷ کردن بنا بر اصول

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

وزارت معادن و صنایع معدنی

۱۲ اردن سخن

۱۳ سادو بلفم دوان و دوا

۱۴ دو عدد پیرنی از بیست و شش تنی گشت

شده و از خزان محترم علی بن عثمان
بنیسه و ناباز ۱۳

[illegible]

با جوانی دیدم بر طرف
 گرم شد و جوان
 و بالاس انعام شد
 ان سباز نادولت
 مال شوی هر که بر این
 قطع

کہ کہ بود زبردست ای دل
 تو بودی همچو او اسیر شو
 سر را برد و گفت ای
 ن باش آیتن هندی
 تو بخیر صورت پیر

بست و محض جوانی
 اقبال صبح سپری معاد
 دوی دارد و جوانی سپری
 جوانی عطر محرمات
 دل حضرت شد آرم
 ت احترام بودی

ابن خضرو باو بیت بنی فرار
کس کس از این بنی فرار

که در سراسر	که در سراسر
بهر سکن	بهر سکن
که در سراسر	که در سراسر
بهر سکن	بهر سکن

و در منافقه و مشا و همچون بخت
و نامزد جوانی بیانی و باز رها

مران کی	سپہر شوی
کہ رفته رفته	سپہری شد
بج ان	بد تاثیر شوی

بش چون عمه گفتی ساعی مومتو

تو قیست و نه جوانی مفردار

وادجانی عیان شب و صبح
 پیرایه است که روزی در کاس^{۱۲}
 بران سکونت^{۱۳} است و مشک
 بود و در زمان پیری مخدو^{۱۴}
 سید محمود گشت اگر پیری علم^{۱۵}

نه نزدیکی از زبانی سبب بجا
به پیری سفید موی را با شکو
بیر خط و شعیر نگار و دند
در ایامی بزرگی از

کوس	که بی فتن و سرافراز
رحمی	اسیر خاندان عظام

در سینه من گنجینه ایست که با مال گردوی
پیش منی محبوبی که با مال گردوی

اگر بخوای تاج و کلاه	این پیش
میافزایم و زان کو	خویش
اگر چه بر شرف گذشت	در تو

از این همه زبانی شنی گوش
 القادر بآنکه نه سری عطر
 نشانی

در بیان سبب سحر
نشان روز و زوال ستاره
درانی سیاه و شادمانی سحر
ی دار و دکان و سحر قطره
ان جوانی قبول خدمت
و بود چون بعد نهایت

فاسن در خون چهارصد سال
خون تو یحیی و زکریا است
نه نشیند و نه کسی از گاو
از زمین سبزه و در کرم

بناش سخن ادا بود خود
پدید گردید مرد بیکی

او باقی بقدم اصرار
و کان ایستاده و از راز
بایر در میان و مجاز
می سفید گیر گفت ای
زندگانی منی بر بایر از
نیخشیاید بایر من زنده

از جان فوئول خاکپای پیر
گرت بر ایند بر سر بر سر
شراب صوات پیری نرنگ
پیر خاندانی قنات تان
النصار و ماهدیه

زنده گانی است و در وراج
 است که قدم دراز و یاد
 حکومت است ایمن در آو
 تا در عهد بابت بود مسجود

پہلے پورے دوست درویش
حبیبی دو روزہ تجت
درازہ الی گسرخ رانگی

۱۵
خداوندی گسرخ
۱۴۴۰

ج

[illegible]

بیخ آباد و حضرت روح جان سمانی بنام و دوست جان و در گردان و دایم یکدیگر می خواندند

تَعَارَفْنِي بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَدَاعَا
وَدَاعَا يَقْتَضِيهِ دَعَا خِطَابِ
لَمَّا هُنَّ قَاصِلٌ بِاللَّهِ وَ
بِفِي كَيْفَ لَمْ يَسْتَعِزَّ بِاللَّهِ وَ

روز و دیگر که جمله الیه و التفاسی شکر خواست بودن و چشم نه

که آواز خردوس با جان کوس پیوست و ندای سحر علی الفلاح باغهای مهوای روح مجنون

فلاح الضميمة للشيء وعاد الليل مقصود به فلاح فطار غراب وكار الدنيا

اذا ما حل بأرضي القضاة
برخاستم نثارا باراستم و باجمع از قوافل الفضائل

نصرت عتبات مسوونگ برنا زمان جنگ کرد و عمر و زامی عدم جنگ کرد و پادشاه صفه

در هم میبسته گشت و در کاب مبارزان در هم بسته شد هر صحرایان دشمن آمدن ایشان

رکما حج بشین و سر بر تنها خروشیدن و عروس صلح از دست خفته یکسور بدین بازار آمدن بکینه

پیکر فضا بد او نه تنها میامیزد / شد نهوار در دوزخ جان میامیزد / ساقی دادا فخری در حالت نور

از دین فکند باد و بانی بجام مرگ
بر جال نال بر جانی خود بایستادند و دل بر قضای حکم آسمانی و حکم مبرم ربانی نهادند و جانی و دیدنی

تدلیس غریطیہ طرف تہ فایم و بریان و وصف نیز و خطی کیف دیگرند

لا اضمنا والمهاجرين ان اصبرم المصنيت صفا مكم ولو لموت المصنيت ما مكموا الطعن اليه

انصار و اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر جگہ جانی و دنیائی خود را در دست ایشان سپردند

شاید که کنج بلیص و میل تو جای	پژدین کس اگر زرت باشد برکت	بر پای بالیت همچو سوس در صف
جای که نو عیش آتشش زنده	مان بر و طلالی مانند از رفت	چهار با سید در وقت حیات
بزدان بهار است میگوید که سار و سر سفره از که سر تو با قدم پیش	دشمن تو با شکم با پیش	شکسته تو خجری کشید
دارای و ما بچه کشاده نظم	خوانی که شوی هر فلک استی حسن	سخن بینه و او دست بختی حرمین
اینا و خصوص عراف و او ان قدر	از رنگ من سینه ز داغی من	سوس از او با لیل است و سبک بود
ای دمی که ذاب وای صبری فلان بی روزی و بی وفای و بی گمانی و بی گمانی و بی گمانی	سین با پیش که جز یک فیدم نویم و بد زبانی سخن گویم که سر عشق نهضتی است نه گفتنی و بساط و بیهود	ست نه نمودنی نظم
یک سر تو از هر کفن توان	سر چند بد زبانی جو سوسن هم	بند شیطانی لاله خا سار از
میگوید که تو دل این کاره ای من این باره بیادی از بارانی و با سببی از جای برای نمی آید	ولیکن سنگی نه آبی داری ولیکن تابی نه عاشق باید از بایده نه آید از مشتاق سنگین بایده نه رنگین هم در	عاشقی خامی و هم در عشوقی ناتمامی که چون عشوقان رخ افروخته و گاه چون عاشقان دل سوخته نظم
سر سار صورتی در رنگی و نگار	داغ چن ل عاشقان رخ چون نیخا	آنگاه که جمال حدش می تابدا
این رنگ بوی می نیاید بکار	نماید نه لیکن نماینده لطیف ذاتی و لیکن بی نیایی نظم	چون سیر کوه مار سید بدوی
چون سیر کوه مار سید بدوی	چون دولت تیر زانست بر روی	باشی تو بزرگ بود عشق پیرای
نخلت ز تو نیست خوشتر از اندر گری	چون من باش که شربت دی سپیده ام و ضرت بهمن بدی	شبهه هنوز از آتش عشق رخ پر دود دارم و در مایه فراق او جامه که بود نظم
یک باطن دل در اشتیاق دارم	سیر این با تم فراق دارم	این جان چنین اگر چه بیکار ش
صد که که روی با طلاق دارم	توی چون گل دوزنک مانند عاشق سفاقی نه محبت صادق	یکسول و یکسوز و باطن دیگر ظاهر دیگر رنگ رنگ می نمایم و من ز می آید اگر زو و فاس
معشوقان جوئی رخ زرد عاشقان پیش آرد اگر نیار عاشقان طلبی حاضر لعل معشوقان پس	شراب نیاز در قبح ناز رنجیده و عاشقی و معشوقی بر آینه نه در معشوقی صاحب جمال نه در عاشقی	صاحب حال رباعی
چون لاله تمیبه ست بر آمد	یا چون گل دوزنک دور و آمد	پهره از زمین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

کتابخانه ای که در این کتاب

و بر می سر عرفت و می رانی بایست	ساکن و جنبه و عالم گو ای سید	گر می بر می صانع گواهی بایست
از وجود این صانع شرم را کمالی بایست	کر می در چشم عین تشنه بایست	پس گفت ای و نشان مانی بایست

از نگارانی بدین که این نگار شوب و تارین نقاشا سید است که کاس و ورد دنیا کم صفات این نیم دران را
با خزان در عیان باش تا صواب می که غرور و غیره و این کلنا ر صد کار از شاهانهای اشجار و فرور و در این جلوه
و عظام را از شقی بدید آید و این اجزای مجتمع را از خلقی روی نایذ العمل رویان باغ را بدینی رخساره و رنگین جان
زمین نهاده و نقشان چمن پایایی در خاک خواری افاده و نباتین از تحت دخت و تاج گل بی نوشته
پس غنایب هزار نوالی نوشته غنای سرور و سورنگای اتم و غم گشته و زبان حال گوای این مقال شده بگوید
که انظر و یا اهل لا نظار و استند و یا اولی اکا بصار

این الکرام المواقی کتبتهم	باین کتاب این متواتر و این	آلوا قصودهم جل و قاطعت
کما هست در نگارنگان کدوم سران	بیان کن ای نگارنگان	کفایت در این نگارنگان

چون در حال انحال شیخ بدینجا رسید و وصالی بهار نهایت استجا رسید
و غیر خلق عالم گشت پیر بر پای بر جاست سفره سفر ازادی خواست گفت خدایش سایه زار که بی آنکه عطا
خدا ر عونی کند در استطاعت این غریب احوتی و دهر یک یا چند داشتند در میان انداختند و پیر جمله را در
ایمان انجمن و بیخ فقر و طبایات شامل ازین برکنند پیر چون خود را باد شکاه کرد و روی غربت برآه آورد
و بعد ما قهر هماغه بکشتیم و شتر قنار با ع

در برم و در کار کا خور و صاف	درست اهل و دیکه این طرف	معلوم سر نشکر زانکه گاش بر
بای اهل و دیکه این طرف	معلوم سر نشکر زانکه گاش بر	بای اهل و دیکه این طرف

المقامه الخامسة في الاشعار والافان

حکایت کرد مرد دوستی که از راه صحبت با من موافقت داشت از روی طبیعت مجاستی که در سبادی عهد
براعت و در عادی دور خلافت شیطان صبی منور و دوس سلطان هوا شتر و خجاستم که در اطراف عالم
طوافی کنم و در نفوذ سخن صراحتی فقلت اصغار الببل و متشکک هوا و الخجل تا از زمان که باز
نگ دلی بماند و آب غربت آتش آن شوت بنشانند طبع از جنت و جوی زبان از لنگوی سیر اید

بن اطلاع عجله عظمی در دست و خوان ۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

از زمان مادر و پیر و ان شاد ۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

و اینست که فایده حرکتها آراستنها

[illegible]

از فضل هزار گون باد اندر سر	سودای هزار کتیبا اندر سر	بوساطان خنک و مسال اندر سر
-----------------------------	--------------------------	----------------------------

[illegible]

وَلَا تَكُن مِّنَ السَّاهِيْنَ

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

100-443887-100

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

جنگ دوم

4

6

3

2

1/2

2

1.

33

21.

211
212

Q. Now, you said that you didn't know who the person was that was in the car with you, is that right?

1506

[illegible]

۴۵

ی باده گوشت جوی پخته و شرب آن با آب
در روز اول قبل از کرم آنرا ۱۳

باب اول در بیان احوال و معنی های کلمات و اصطلاحات
در باب اول از معنی کلمات و اصطلاحات

والمواضع من الما لم ينجح في انطما^{١٢}
في ارضي في ارضي^{١٣}

[illegible]

و شده ۱۲
مهر ماهی از وزیر است
۱۲

۱۵۱۴

مست که شدن کب در اخلافه که کسی در از شدن کب شد

چون آتش در بنا شد و کشتن و سوزی بلند آمد بر تاسه نیکو دیدار شمرن گفتار و سخن
کشت ای پیر لاف گوی گزاف جوی درخت و عوی بسیار شایع است و عود گفت و گوی و سخن
چندین متاز که عود پس تنگ است و چندین متاز که این خرده مانه تنگ است از دره پرکار و عوی نقطه کار
و از عالم گفتار عالم کرد و آری که بضاعت شاعری صناعت سلسله است که از چندین لاف و اف
و از در و او چن بر صفا تو ان بود که زمان با مردان این جلد شریک انبار اند و پیران با صبا
کعبه هم تنگ تا ترس گفت ای پیر کاتبین ای اعطای این درین عادی و بعضی دانش و قریض تر اس
و آتش است به بخانی در کفر شاعری و بوش کار و گوش در نظر

بیت این شود که گویا خاص است	بیت این شود که گویا خاص است	بیت این شود که گویا خاص است
حوش خنجر و مقیم و زار دیگر دیدارم	حوش خنجر و مقیم و زار دیگر دیدارم	حوش خنجر و مقیم و زار دیگر دیدارم
هر کجا دیدار او باشد بخت بخت	هر کجا دیدار او باشد بخت بخت	هر کجا دیدار او باشد بخت بخت
نیست در کشتن اندر ملت از جی ام	نیست در کشتن اندر ملت از جی ام	نیست در کشتن اندر ملت از جی ام
در قتل انتقام و در صنوف نماید	در قتل انتقام و در صنوف نماید	در قتل انتقام و در صنوف نماید

پیر چون این بیات شین طراز و از خنجر بدو گفت ای این بر حق
مستی و این سخن کو که گفتمی تها از این کجور جوی تو بر سید است و ازین کجور جوی تو بنیاده شعر است
که محل و شعر است و شعر است که مقرا و زمینی نه نظمی روایت را شاید و نه شعر شری حکایت آید
مستی است و آن نظمهای قیق بسیار است و معینهای قیق بی شمار و این شعر که تو افشاندی و این قطعه
که تو بخواندی غث و ریش و محبوب و منصوب است و هم درین سبب و وجهی گفت اند

بیت چو رخساره عشاق	بیت چو رخساره عشاق	بیت چو رخساره عشاق
خشنده چو برین ست و نمایی چو کو	خشنده چو برین ست و نمایی چو کو	خشنده چو برین ست و نمایی چو کو
که قهر آزاره دهند در پی او رخ	که قهر آزاره دهند در پی او رخ	که قهر آزاره دهند در پی او رخ
بزم آتش و هم آید اجزاش کم	بزم آتش و هم آید اجزاش کم	بزم آتش و هم آید اجزاش کم

بیت گفت یا قوم قد تغلبوا لوالی علی الحدال و الطمانی الحطام عن الحطام که اف که بطلیم کرم
ملاحظه کنند ولی سکا و خنجر شایع نماید و آنچه دارد و ازین بسته درین بسته بخنجر را وی این حکایت است
چون کار مضطره بدین حد رسید و چون جز محاوره بدین حد رسید که گوی در دنیا می دروز و خوش

بیت این شود که گویا خاص است
حوش خنجر و مقیم و زار دیگر دیدارم
هر کجا دیدار او باشد بخت بخت
نیست در کشتن اندر ملت از جی ام
در قتل انتقام و در صنوف نماید

بیت چو رخساره عشاق
خشنده چو برین ست و نمایی چو کو
که قهر آزاره دهند در پی او رخ
بزم آتش و هم آید اجزاش کم

بیت گفت یا قوم قد تغلبوا لوالی علی الحدال و الطمانی الحطام عن الحطام که اف که بطلیم کرم
ملاحظه کنند ولی سکا و خنجر شایع نماید و آنچه دارد و ازین بسته درین بسته بخنجر را وی این حکایت است
چون کار مضطره بدین حد رسید و چون جز محاوره بدین حد رسید که گوی در دنیا می دروز و خوش

بیت این شود که گویا خاص است
حوش خنجر و مقیم و زار دیگر دیدارم
هر کجا دیدار او باشد بخت بخت
نیست در کشتن اندر ملت از جی ام
در قتل انتقام و در صنوف نماید

بیت چو رخساره عشاق
خشنده چو برین ست و نمایی چو کو
که قهر آزاره دهند در پی او رخ
بزم آتش و هم آید اجزاش کم

بیت گفت یا قوم قد تغلبوا لوالی علی الحدال و الطمانی الحطام عن الحطام که اف که بطلیم کرم
ملاحظه کنند ولی سکا و خنجر شایع نماید و آنچه دارد و ازین بسته درین بسته بخنجر را وی این حکایت است
چون کار مضطره بدین حد رسید و چون جز محاوره بدین حد رسید که گوی در دنیا می دروز و خوش

۴۰
 وصال مولانا کی غم کی تسکون بی زاری
 وصال مولانا کی غم کی تسکون بی زاری

گفتنی زبان غزل
استخوانهای جلد و گوشت و استخوان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چون رخسار مستوفان گفتم چون دل تمیسان بنگین و چون بان عاشقان شیدا و طویر مستوفان
بشد زخمت و برآخن انداخت و برآخت جمال الین آیات در حق زبرد اخیت عسل

ای کفایت طلعت دایمی شتری محمل	امروز مراست از افاق عقد و	گر بسترش آشن که چادرست برآست
که باز نیت زمین گلی درت میل	بروی تو روز تیر و من که روز نور	نور است بسند ایل هزار ایل
وزست نازد خلق زمین ایل همه	بیر وین شود بسعی تو از کار ایل	بکیسو شود بهو تو از ایلها فتور
وصل تو بعین خبر که اگر چون میل	پو یانست تاج و خوار و بجار	جویانست طالب و صیاد و در طلب
زباله است نهاده تو را خواص و زمرک	شاه خطاب کرده ترا صاحب ایل	چون مرا این سخن مباد و نه سر

و او بر سر نهاد و زبان بدعا و شایگان و گوشتم چه گوئی در روی عمر گنگ و در دگر سی همسک او تا بابل ضم
و چنانکه حشش کردی فم گسی بدید و بخندید و چون گل گشت و بر بدید این ایات گشت غزل

<p> و حقی تو نبوات دی نیکے بدل مر مر در اتوی ہوا ساقی قضا محبوبت یابی و مر غریب منزل سحر و لہذا بشنہ ز با جو صلیب </p>	<p> احباب باز مر تو از تکیہ گرفتار رفیق اتوی ہوسین ہر اجل در شیم امل و دانش و در دست امل علم محبوبت عاشق و حوالات و جہان </p>	<p> ہی طاعت و محسن را صوت نعل ساد و از عشق تو بایکد کرد جل لبندی بناتی و مشوق شوم بی زادن بھادی و حوالت و جہان </p>
---	--	--

کنگه فضل و شنانم گویه آنچه در وی بود بروی اندختم و بجای سیرد ختم و بعد از آن بسیار درویش
 را گرد آوردم **ر ب ا ع** معلوم من گشت که ایام خود چه
 و سی منقل بخت بد کرد از وی قضای هر حکم که از آنجا
 با او عادت فلک بخورد کرد

المقامة الثامنة في الصوف

نهایت کرد و دوستی که در سر و فامی است در سر صفائی که وقتی از اقسام مرتفعات نفسانی از موانع
مناصب الهی چون ملت برکت استم و بلاغت یافتم و از اندر آن مجید و لغت و از علم اسان و فو
صمیمی و در آوادم و از تحفه العبد حروف بدترسات الوف بیدم و از کلام ربانی شبعت نقل
دی که کلام او در صناعه و مضاعفه و فواید و در اعجاز و بلاغه و خطاط و شعر و اشعار

نَقْتُ الْمَلَاذِ شَهْرًا قَوْسٍ مِّنَ الْفَقَارِ لَوْحِي اعْتَقُ الْبَيْلَ وَمَا مَعِيَ

از اسرار حقین شریعت
 عین برین سکون خدائی کو
 بین مملکت یعنی شریعت
 خوار کسب یافت خدای تعالی
 راسی مملکت یعنی شریعت
 راجع به شریعت
 خدای تعالی

و با بجا نهم کیست

شاعران باشند و چون غزل و غزل را می خوانند
از آنکه است مسکن خواندن غزل که بنده خواند

سوی قضایا کما است مشهور

و

مسئله فیضی بانی مؤلف از شیخ مسعود علی مراد

فوقانی گیتی گوشت از آفران و فضل و کرم
در عجب بود و در عجب بود و در عجب بود

بجانب صحتی و نوازات و غیره

۱۵ حساب سرود و انجمن

بیش از آنکه ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت

ای نگه چون در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	آرامی رستمی غزل که در زلف باغ که در زلف باغ	ای نگه چون در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ
که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ
که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ
که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ
که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ
که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ	که در زلف باغ که در زلف باغ که در زلف باغ

بیش از آنکه ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت

بیش از آنکه ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت
بخت تو را که ای چو بخت

۴۶
 حضرت امام رضا علیه السلام
 فیروز و درویش و درویش

از زمان رسیدن به این حد و این مقام

[illegible]

مجلس فقہ و طباطبائی
مجلس مدرسین

۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۹



حدیث است با چو تکتو که آرد می نباید گفت و آنچه را از این قصه است با چو توفسره ده می توان گفت چنان
مطلع این مقال بر حد کمال نیکه تم برین هم مدین مقرر شد و این سرکش توف و منگشت شبیهی دیگر
است اگر دوستوری بود بگویم و گویم شده است آزا چو بگویم گفت مانده نهاده است و دری کشاید تم
ای بر طریقت و در بنهای حقیقت معنی رقص و غما و اتیناز و ابناء ط که از ان نشاط حاصل شود و چنان
چیت و مختور و محض آن کسبت گفت ای کودک راه بدانکه محض قالب رحمت مرغ دل است و مقرر
و بر طره حرکت و سکون فایز بر اندازد حالت قلبی در آن فی ذلک لیدکر ^{سنان} می بین گاه
که قلب هر گاه طائر روح محیط و قبض الهی مشتاق بود و در پرده از فضایی عالم علوی گردد و در ضراط اسباب
و حرکت آید سکون محض عینش او در حرکت افتد بگویم که نظر ان ^{سنان} عالم صورت پیدا زند که این حرکت
احتیاج است و آن جنبش ارادی و داند اند که لرزه مرعش بخواست او می زاید و حرکت در مصرع
بی ارادت ابدی آید اگر شعله کوه و گل بجای جلاجل و سلاسل و گردن می بست ندازد حرکت

بازینه ایستد **معر** **الجن** شیخ الارواح اوانه
بدین پنج جهانت و کرامات

پس چون سائل بان بدعا و شایسته گشاد و در خدمت محرمت بستاند و کفتم اسی از روح بایسته تر و از فکر
شایسته تر این نامعلوم را نیز شناسم و ازین محل نیز بدو حکم چه باشد اگر این کس سکالی گردد و این شربت
حلوانی شود پذیر گشت اسی سپرد و حال گشاده است و خوان افضل نناده کفتم مرا از راز اباحت سماع خبری
و از شجره علم درین حقی مری پیر چون این سخن شنید رخو و بلرزد و گفت ای اعیان ملک نهایت حوی نفی
بایست تا بقدر حد ولایت صد هزار فرسنگ است این بجای آن بر حد قدرت و این استقامت و نه بر اندازد و سبیل مدد
درگاه سماع رفتی و اردو عالم منع تو سخی هر بالای کوتاه بدین در و درگاه نرسد و گوش بر در پیش این

قوله تعالى اللهم عن السميع علون

چند برسی سخت در و ارید استیلاست بمعجم بکام جمع را شاید که تا مجمع مع و خلوتخانه و جوهر
کس آداب بندگی نیا موصد آنجا که پیش از قاب و اشباح بذر لای و اح خطاب الکسست و یکم لغو
شمع آن خلوتخانه خبر مع بود نخستین خطاب ازین مقام است بمع و الکت رسید و از خجاست که بمع را به
بصر ترجیح است و این خطاب نص صریح قوله تعالی و کان الله سميعا عذیبا و توفیر سینه که هر چه در

ایستاد طاهر
استاد نمونه و بیننده
ایمانی

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳

٥٥

[illegible]

حکایت کرد و ادو سنی که سینه مهرجوی داشت و زبانی است که هیچ وقتی سوگنج اسلام و زیارت روضه
رسول صل الله علیه و سلم را ندو و از اظبل محتاج از سر چهار سوی را بدعشق آن حضرت شهیدین مهران
عزیز بیف عظیم واردا من من گرفت و سوز آن حدیث نرا من من گرفت **رمان**

طبع او کربستم و دان طلبانم	برین سرخ چو درای آب شبنم	ز تری که داد بهرم طعش شکر گفتم
خاری که دویدم بهش ز طبعانم	گفتم که نفرین بر خطبت این قامت	با دو خاک بر فرق این استقامت
پای بر سر خار و نوق بروم بار زمان	چو بیشتر از قدم تناسل در دامن	تغافل کشیدن اشعار

فِيَا طَهْرُ عَلَى هَذَا الْمَقَامِ	عَلَى نَائِي الْمَشَاعِرِ الْمَقَامِ	مَتَنَا أَنْفِي حَيْثُ نَزَاعِلَا
پس ای نفس بر این مقام	بر دوری راههای عبادت و مرتبه ای	هر که که طبع کرد خرق مرا آدم از دوری از خود
وَأَسْأَلُنِي إِلَى بَيْتِ الْحَرَامِ	إِلَى عَرَكَاتِ مَكَّةَ سَارِرًا وَجَّ	وَقَامَتْ بَيْنَ أَقْوَامِ الْكِرَامِ

و شوقهای من سوی حیات کعبه
هَلْ لِي فِي الرُّجْعَةِ يَلَدٌ دَفَاعِ
دوسوی که عرفات کرد و آن شربابین
إِلَى عِدَابَاتِ نَفْسِهَا رِصَا
و دستار آید و در میان نهانی
وَارْجُو أَنْ أَصُوفَ هَذَا كَذِبًا
بستو شیرینای چاه ز غم غنای خود
وَأَسِيدُ بَدَامِ أَيْكَ زِيَارَتِ كَمِ الْفَرْدِ كَشَا

و احسن رشتني مني فاني
 و ايها المومنين
 لا يحج الى الحج
 و احسن رشتني مني فاني
 و ايها المومنين
 لا يحج الى الحج

همی که در کرم پادشاه در کرم پادشاه
 هیترب زیر گام آرمیم
 خست این آرزو بکوی شمیم
 آشتیای تنگ و نام آرمیم
 رای رفتن کنیم عاشق وار
 وز خم این باوه راجحام آرمیم
 از لی خاصگان حوایج را
 روی در شعر محسوم آرمیم
 غالب نازجوی رعیت را
 در مارگاه عمام آرمیم

از این جهت که در هر حال می توانست و در میان سید ششم ختمی سرور سید
ل بهرحس من گذاری باز فقه که باید گدازی بیجا م نازنده تر از اراج بار واج سازنده ترجمه بطرف
ت و مرورت نه بعلت ایوت و ثبوت در سلسله موت و انقوت آمده است

هر اخوانه با نسیب
گدا جمع سیوق و قیام
نری اخلاص هر محبت خود
چنانکه جمع شوند خفا در نیامد
مینی و نامی ندارد از خود خفا
مینی و نامی ندارد از خود خفا

(The page contains faint bleed-through from the reverse side, which appears to be a handwritten note or signature.)

Dr

۵۲
 سلام خالص و صمیمیت تمام و خدای بخشنده و مہربان
 رحمت سے تمام درشتانہا ۱۱۱ سلام صمیمی مراد
 نقلی جن اپنی کلام از کلام احمد و حدیث نبوی
 منقول و مستحکم است ۱۱۱ سلام
 نقلیہ دال علیہ بروی کہ دین بکری
 گنہداری تعالیٰ و رسول احمد صلی علیہ
 علیہ وسلم و سجادہٗ العزت و آلہ و از
 علیہ السلام ۱۱۱ سلام

[illegible]

بایست که این در سایه بشوی | اگر دلائل عقلی قابل استغنی نیست که تو بزواندی و بر زبان رانندی پس
توحید موجودان را بر عقلیه تعلیلان جمع و تفصیل نیست بلکه در بیان اصولیم و این سخن از زوائد منقوضه
و از ثبوتات شری و از عقلیاتی بری مسافت بسیار است و مخالفت بینا سوالی که کرده این بیان
آن نیست و عکسی که پشیده این برهان آن بی تو سوال ز حالت معرفت کرده نه از حالت معرفت
و هرگاه که سوال ز حالت معرفت رد و لا بد میان آن مشغول میشد و بیان است آنست که گفته شد
که حق تعالی معرفت هر چیز را الهی آفریده است و موضوع و موضوع مراد را که پنجه را که هر ترکیب و عاقل و کسب
انسانی است و انبوه که فعال بی است علم و بی علت است باری که و تعالی چنانکه فیروزه
و السماء بیند آها باید ^{این عبارت} معجزه بالقدرة که با کماله اما چون از عالم اسباب با ملکات اسبابی می گذران
انجمنی بی جار و خانه ندانند و تقاضای این توان بی ظاهر کار ندانندست که بی است سوال
و این عالم شنوای ندیده و بی ادات بیانی و این گیتی بیانی ندیده و تا حکیم قادر الی هر یک که از
سیصد شصت و اندیشه استخوان محو و در چهار کسوت مختلف و تلف قالب با طباب اعصاب
و نرم است و عروق را و روی جاری کرد که انما من این اند و عقب نقیب از چشم فراموش دارد
کسوت جلد را که طعنان خلق است و بی پوشیده خطاب گیر که زار و زنده و زار و دست بیامد و بی ازین
آلات مصنوع و ادوات مصنوع است که کسوت اعصاب ظهور و اسلسل اغلال مقید و مسدود
با دخانه بر سر او که باد هوا را که مرکب هو است بخور میکشد و چشمه و بایان و که مفهوم مستمع و روی
جمع گردد و تا از انجا باز بلوح حافظه رسد که این سخن یا دیگر در نگاه و دارد و فهم برین مثال و در همه
جوانح و اعضا و باعاض اجزایش چون کار بی علم و معرفت دریافت است مقدس لم یزل انزال
رسیده است می بایست که مرکب ازین عناصر و جوهر چه بکالت مرکب جوهر مرکب را
ادراک نتوان کرد چون ادات منزله باری مرکب و و ازین جوهر مرتب جزئی است که بی این سلسله
در عالم اسباب روشن یافته بودی است می آید عقل را بر که بتدبیر و این فلاح بر پست و این
املاک برجای خود و که معیار صدق و میزان عقل و طرباب یقین و معرفت باشد و در هر آینه خود را
بطریق شاه و معاینه بر دیده جمال و ضلال عرضه کن که بطریق ضرورت این قالب صورت
موجودی باید و آن حکیم و معجز و علم و دان و توان است پس از این منزله باید از صفات محال نفی
ادوات

[illegible]

بای شای که در دست کار کار در دست کار
 بای شای که در دست کار کار در دست کار
 بای شای که در دست کار کار در دست کار
 بای شای که در دست کار کار در دست کار

و اقول گویند و گفته اند در پیشگاه پادشاه و در پیشگاه پادشاه	و میخاف باز که آمدن لایق در پیشگاه پادشاه و در پیشگاه پادشاه	و میخاف باز که آمدن لایق در پیشگاه پادشاه و در پیشگاه پادشاه
در بار صفت با هم و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت	بند قدری از مضر و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت	بند قدری از مضر و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت
در بار صفت با هم و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت	بند قدری از مضر و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت	بند قدری از مضر و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت
در بار صفت با هم و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت	بند قدری از مضر و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت	بند قدری از مضر و در بار صفت در بار صفت با هم و در بار صفت

و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق

و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق

و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق
 و میخاف باز که آمدن لایق

عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب

بسم الله الرحمن الرحیم		
یک دیده و صد هزار باران	همه ای من اغدا خوششان	یک سینه و صد هزار اسعه
اندوختی و همی جادوت	پیشی و حساب در بهاران	از وصلت غم من به اسن
از من شده و بر غم کاران	گفتم ای صبح صادق چنین شبها وای بقراب صادق چنین بهار وای	طبیعت طبیعت کن خواه باغ صفت من کی کن تو یک راه این طوبیاریا بدست کفایت طی
گفت صدیق اللین فی السیف و در کت العصا الخفیف	بگفتی که چنین گشته بغافل من	و دستار که بر سر باید و دستیر و عصای که در سرفه گذاشی بختی بهجوتی
آزما که ز اقبال نشانی باید	دست و دل قدرت توانی	گفتی که وصل از تو زبان باید
در یافتن گهر زمانی باید	بدانکه عشق صورت چهر است که بی مهر سرشته و عشق معنی سپهر	که با سر ایایی مبرری است بنیای پس کاس گرگون در داد و عصای دگرگون بنهاد و گفتی بدو
عشق را دو مقام است محبت را ده کام صوفیان	استقام مجاهدت است و صد فیان	استقام مشاهدت عاشق صوفی همیشه در زیر بار است و مرد صوفی همیشه بایا صوفی در رنج
بگره می خورد و صوفی از گنج میبرد و بیکم آنکه در عشق و دلی نه بیند و منی و دلی نداند عشق	با نفس هسان شود و نفس با عشق بیکان گردد و عشق یک پیرا اس و پوست گردد و مرد با	دشمن و دست گردد و نفس عاشق و جای معشوق گردد و پوست محب و طایب محبوب شود
و خود کدام کرم نفس اگر با نفس افتد و نفس محل مجاهدت است چنانکه درین گفته اند نظم	عشق است مرا بخت بد افتاده	دست سینه چو در آب بند افتاده
کار است مرا با دل خور افتاده	و هم درین می گفته اند نظم	در دیده و دل شستی و جای گرفت
آه نه تو ام نه فرق نیامی گرفت	جان دل را می خردم فست	عایی دل و جان خرد و رای گرفت
و هم درین می گفته اند نظم	عاشق تو درین است ازین عالم	و از تو بهر اگر گشته شبنم عالم
از تو نه بدوست نی بچسب عالم	اکنون که تو شیمی من ازین عالم	و این کنوز و رموز تعلق مقامات
ایل مصوف دارند با خدا و ندان رنگ خلقت باز صافیان	حجر و پیاکان مغر و دین رنگها آرزو دارند	و باین عهد دل نشاند که ایشان بصورت و غالب گویند از معشوقان رخ و لب بنجیند

عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب

عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب
عقل و قلب و نفس و شوق و اشتیاق و محبت و محراب

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

جزو چهارم

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۲۰۰
 در شهر تبریز

۴۲ خشت خندان در شش
 ۴۳ خشت خندان در شش
 ۴۴ خشت خندان در شش
 ۴۵ خشت خندان در شش
 ۴۶ خشت خندان در شش
 ۴۷ خشت خندان در شش
 ۴۸ خشت خندان در شش
 ۴۹ خشت خندان در شش
 ۵۰ خشت خندان در شش

در عالم دعوی که پیش ازین کردی حاجی نه این شاهی مست که پسر خان انیسر و شاهی بر سر نهاده اند
 و لباس فراموشی داده چون عنایه پسران چندان ساز نوای تو چون طاق و تنه این که گویا
 دعوی بندگان بطلبه عالم بندگان ای **مسئله** که گویا در دعوی که در عالم کاه و در
 بکار بست که در وطن سید بان به دوزخ ای سید که واجب بود که در وقت اول کاه نام سید بان
 و اگر بجای کاه در سنان و تیر و کمان بوی و در چنانکه سید بگوید بود و از رسیدن سفت و در
 آن سید را بزند و خراجی این سید ازین و و خرم بر که امم هم واجب بود و در آن کاه
 سوال کرد و بپایه قصد حال کرد و گفت ای پسر چون فروش ای یک چرخ در دعوی چون سید
 خوشه از دهنی چون باغ بی تو **مسئله** که گویا در دعوی که در وقت اول کاه نام سید بان
 و در آن کاه از شهابی که گویا در آن کاه و کانه طلاق است پس در وقت از این یک که گویا
 کاه پیش کانه و در آن میان خود حال آن کاه حاجت و در آن وقت از این شش
 کیت چون جوش سائلان فرشتی پیر و اعضا از آن فروش است و ساعی اندیشه از آن
 ششکان اندی سحر کانه ها و صاده کانه مقفون از آن کاه که گویا در آن کاه و در آن کاه
 با او سب ازین سوال توان کرد و نگو ترا زین فایده توان گرفت که در این کاه از دانه و اما
 بیرونست و نه از اندازه افلاک فروش با و از چند کوشی که گویا در آن کاه و در آن کاه
 در دوزخ و ایران او هنر البیوت کیت الفک و کیت می تند و بهانه طبعی از این کاه و در آن کاه
 در این سماع فاسد کاسه در استین و جب و طراوت غنیمت خندان از این کاه و در آن کاه
 تو قدر در غرور دار و این ملکیت که در و است و از این کاه و در آن کاه
 سنان فیل بگو و بگو و کاه که در دکان بی نیست و بپوشش باش که القیم و فیل
 الا صان است به باش که القیم و فیل **قطعه**
 و این لاله در چرخ لاله
 و قصه خندان که در طلع الهی
 و کاه که در دکان بی نیست و بپوشش باش که القیم و فیل
 و کاه که در دکان بی نیست و بپوشش باش که القیم و فیل

۴۲ خشت خندان در شش
 ۴۳ خشت خندان در شش
 ۴۴ خشت خندان در شش
 ۴۵ خشت خندان در شش
 ۴۶ خشت خندان در شش
 ۴۷ خشت خندان در شش
 ۴۸ خشت خندان در شش
 ۴۹ خشت خندان در شش
 ۵۰ خشت خندان در شش

جز و خیم
 ۴۲ خشت خندان در شش
 ۴۳ خشت خندان در شش
 ۴۴ خشت خندان در شش
 ۴۵ خشت خندان در شش
 ۴۶ خشت خندان در شش
 ۴۷ خشت خندان در شش
 ۴۸ خشت خندان در شش
 ۴۹ خشت خندان در شش
 ۵۰ خشت خندان در شش

اَدْرَحْلَنَا كَمَالُ الْعِلْمِ صَاحِبُ
 اَلْاِحْطَاسِ اَلْاَهْلَا اَهْلَا السَّالَمِ
 پیر و پسران گنجی است
 میوه و میوه بهر جهان رسیدیم شهری و دیم ساکنان الا کین
 بالاشراف عالم الاطراف الا کثافه را ساخته
 بعلوم و ادب شهر افضل بهر سادات اهل و بخل خلق و تجارت ساکنان و کشف فائز در اطراف
 بقدم اعتبار سیکه شتم و بساط او اجداد اعتباری کو شتم ناز و نری ازین ملک و پیری و حب و
 بجای کسی رسیدیم که موسوم بود بر زاهد و متواضع بود و هیچ علم او ایام آن بقعه لطیف رفوعا لطیف دانشا
 موعظت بود بر صدر منبر متکی و از نامواری اهل بدعت شتکه و آتش دعوی برمی افروخت و خود را
 چون طاووس بنظر گریان میفرمود پس چون آتش در سخن نفسیده و از جاده انحراف میبرد دعوی
 نماد و وزیران جاری در باری بکشاده گفت سلوئی عن المغنیات و لا تصموا علی
 الختبات رسید مرا از هر چه بر عرش محمد و زبیر فرست محمدت که این محمدت تعداد از وید
 من محبوبیت و از خاطر من سلوب که این پوشیده رویان با من بخانه اند و این نفور طبعان با من
 هم آشیای پیری از سوی دست راست از گوشه بر خاست و گفت ای داعی ضلوع داعی ضلوع داعی ضلوع
 ایچو دعوی است بدین زرنی و ایچو لانی است بدین شگونی که شجاک و زحاک المضمار و لا تقصیر
 بنفوس الیکار کاس معنی بدین پیری مده و پای از ضرب نبوت برتر نه و ما او شیو من العلم و لا یحکم
 و بشو چند سنده که میان شافعی و ابو حنیفه رضی الله عنهما و الرواس است و مردان ادعوی
 و زمان را در جانشه خواب بدان نیاز و حسیاج است تا بدانی که محیط علم کتب تعلیم است و قدم دعوی
 نه قدم تقدیم است و خطبه لاف نه خطبه تعظیم دعوی انا خیر منه و کارالمیسر و لاف هم وانی مایه
 تمسین علیه علوی در انچه مقتدی تبرس که او را حدیث رسید پس از ظهور و در وضو که تو بمقام نماز
 باز آید و اقامه کند و بران نماز بیا که تو یا نماز وقت را باز ابتدا کند تا ملی و دیگر از طرف دیگر آواز داد
 که ای پرگرم گفتا که ز فقا و بالائی و والائی این دعوی ترفعی ندارد و طول و عرض من را انداز
 تو سعی نه این دعوی از زبان نیست و این شکل را بیان نه مسلم علیه حکوی در مدعی که نماز است
 در شبان و زنی گذشت و ندانست که کدام نماز است فتاوی شریعت درین صیبت و مخالف
 درین سنده کتب تا بدانی که علم غیب هیچ استین و حیرت نیست و در دانه و در دانی که آن
 نکش و ده اند پس بگذر از گوشه آواز داد که ای پیر مردانی بدانکه همه دان جسد خدای نیست

[illegible]

جزو چهارم

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

و این احسان و این اشعار است
 اشکال و الحجب همه در یک گزیده
 کشتن جهان این غرض و مقصد است
 گفتیم نباید که باین غرض تا این طول و عرض پیوسته شود و پیرایه حسن و قبح و خيال عشق و طبع
 راه منزل میرسد و پیوسته به سربالین در می آید عنان اختیار بصورت اب و بهشت و بهشتی
 در آن راه باز می آید دست موافقت در گردن مرافت ایشان گرد هم و روی بصورت اسباب
 نهادیم و چون میراث لایست رسیدیم از واردان دیگر گونه حکایت شدیم **شعب**
 و من کمال الکمال عن کل حال
 فلا یلک ان یلقی لشیئا و ناعیا
 این درستی که ملاقات کند شاد و بهشتی
 که قصد می نمود بر خط و نسق معنور گذشت و با ما نوشته آن بهیم بهیم عویش شده است و بهیم گویا
 بهیم بدل شده و از ربا صین به این بجز غار نیست و از آن اقبح افواج در سر خط خمار نیست شوق
 رادر لباس غری و جامه سوگواری نشاید دید و در غایت بهیم بهیم می آید می تواند کرد **ع**
 گفتیم بهیم بد که نام ناظر بدان ریاض ناصر باز خورد که کلام مولانا
 اتفاق و انعام و انشا و از هم جدا کرد گفتند ای جوان طلاق
 مدتها و اسبب مان این بهیم بسیار است به امثال این نیست بر دشمنان **مصرع**
 و ان الله طاهر غشوا
 و هر آنکه زنا بسیار علم کند و شکر است
 محاسب پس و بر راه نهادیم و خان تصرف بقا و تصاد دادیم و منزل نخل در طلب این مقصود و مقصود
 می آید تا بد و روزه آخر کرم و خاک پاک و تربت باز بت سیدم آن همه اشجار و اغراض این کس
 و بهیم و آن همه احوال معکوس باقیم بهیم سحری بخت گل طری ندانست و منقشه طری نرسید
 و در راه صحرائی طراوت و رعنائی نبوده در سمن ربی بر ریاحه طبع بود و نه در گن بهاری از قند تیار
 سیاح در آن باغ خانه کرده و وحوش در آن بقاء آشیانه ساخته تصور خالی او چون سوراخ باشد و بهیم
 پر نگار و موضع اعتبار شده و ساکن معلوم چون با کن بهیم منزل انتقال و ارتحال شد گفتیم ای بهیم
 متدبران و وزر مدبران و تفران چون شدی ای جات امیران در کات سیران چون گشته
 قد طواک الله سیرا و جهارا + و ان الله کرم لیس و هلا + و چون در اردو یار و خانه و
 هر آنکه همت دهد از خانه در باطن و ظاهر به و بهیم و علم در شب و روز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

و چون خاک راه مرا بگذشت و بعد از آن کبریا و مراتب آن فرارسیدم اندام من قیام تو کتب

از غنایم خبر شنیدم	بها	معلوم من باشد که بران پیر بخورد
و مشقه و فلک العجوت کرد	و کاس منزه کار کاویان در نوازش	و کاسی بهر کجا خورد گرم و سرد

المقام الرابع عشر عشر في ادب سفر
مقام چهاردهم در آداب سفر

حکایت کرد و مرادوستی که در دولت بی بیا داشت و در محبت ای پیکار موقتی از اوقات کار این جوان
ششگی شد و در بعضای منفردگی خود است که قدمی چند بر چرخ می برم تا ملامت این جوان تحریف بدل شود
و نفرت ما را از تالیف لطف باز کرد و که طول یافت پس استیلا از آن صاحب علم است

وَمَنْ لَكُمْ إِلَّا قَامَتِ فِي الْيَوْمِ معه کون از مردم در روز قیامت و در خانه ما	شُكُورًا قَانِعًا بِقُدْرَتِ قَوْلِ شکر کننده و مبرک کننده بانکه روزی	يُطَوِّفُ قُرْآنُ نَظَاوَلَتِ الْيَلْبَابِ گردش میکند اگر چه شهادت از باشند
حَالِ النَّبِيِّ طَوَّافِ الْعَالَمِ در روز قیامت گردش کند در تمام عالم	وَرَضِ حُجْنِ شَاكِسِمِ و رضای چون شاکسیم	رَحْتِ سَوِي شَاكِسِمِ رضایت سویی شاکسیم
پای از منزل حرات جهان بر زمین هوا کشیم	کس نوازند کجا کشیم دل بانگ شادمانند	از جفا می نضازم رضایت سویی نضاکشیم
هر که در طوطی بود دل بند آن کشد او که ما کشیم	ناگاه بی هیچ درد	

و وقت رفتن مار را می کردم و اعتماد بر مرکب پای وزین ارادت بر براق اشتیاق نهادم
و قدم مجاهده بر راه سراق نهادم و طبعی از اقامت طول معنوی و حرکت عجزان چون سنگی
چند از راه کوتاه کردم و خود عواقب نواب منفردگاه کردم و گفتم راه را از یاری و دارا از جای
چاره نبود و الا کفیل ^ع که شرط اهرم و رکن اتم و رسیدن طریق بدست کردن فنیست
که فرد و دیدن سنت بلال است و نه از سر بر خرم خیال ^{قطع}

چرخ جو بخت جو چرخ می بار اجوی	و چند نفر و تنها لال و امدرو	خجسته برکت پس وین پای
یکان بدی سایش خیال امدرو	پسین فکر عتی بیا سو دم و در سایه خستی مغفودم چمن چشم	
بخشا دم می دیدم خوش نوا و لطیف تعابری و دیگر نشسته انبان عصا و پیش گرفته و مراقب اراد و راحه و خوش پوشیده و در می گفت با و خجسته می گفت و در برابر او سرافراشته و در		

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مجلسی استادی از نوبت
 قافیه بسیار در این
 آن به چنان بسیار در این
 و در نوبت از نوبت

اشعار طالع و نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت

کاشته باد بهاری بروی و زید و از جنس نسیم می نوید و پیر در روی او میخند بگوشت سبد کشتیم
 سیاح چه بگویند و از ان ترنم و نسیم چه میجوید این بیت بر زبان داشت و این نظم در دهان
 از جگری کباب و جیشی بر یک میگفت و از زرار بران جوان میگفت **قطعه**
 یابا سقا القدر کفر فترت محاربا
 ای بلند قامت چند بار چند نام کنگر
 ناسا و کاسا و اخوانا و جلا
 آدم و بیاله و برادران و پشیمان
 وز ادبی حاکم دنیا و دینی
 و زیاده شد مرا و دنیا و جلا و دین
 اکتب تصحیلا و احسا
 آباشی که سزاوارست که جهان را
 پس نظم نازمی گذاشت و نوازی دری برداشت و این ابیات در دهان زبان آورده **قطعه**
 زهی طالی درخی کر نلب دی
 بیخ اندر رقیب و دایه تو
 بنار و در بهشت حدن شاید
 و این ابیات در دهان گذاشت و درخت گرفت و درخت گرفت و خواست که قدم بر دارد و مرا
 فرو گذار و آواز ده دم که شیخ است و واسیر که خضعه و بدین گرمی ستان که درین قافیه ضعیفان می نوید
 حد ثبات که درین اه خفاست از راق بهت بر خرچا پاره شین است پامان کاروان اگر گرد
 مرکب تو باز نماند پیر باز نگرفت و گفت ای جوان نادان سخت بد آنکه باشایه و آب سکون
 و حرکت خوش بیاید شعله بار خود بر دامن من میزند که هر دو از سیرتیم است و آنانی حال
 نو در منزل اولی و من در مرحله آخری تو بمنور رفتن بی بانی و فرو آمدن بجوای تو این حال نماند خسته
 و این مقال را ایاموخته ترا در هر سنگی خوشگی نموده و در هر منزل نیز از شکل افتاده و سقی بهت بدست
 تا از قدم نفی فان کراس اللعب الشرف عرفان الخرب تطلبه و در ار استه و من از سر مرا

نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت

و این ابیات در دهان گذاشت و درخت گرفت و درخت گرفت و خواست که قدم بر دارد و مرا
 فرو گذار و آواز ده دم که شیخ است و واسیر که خضعه و بدین گرمی ستان که درین قافیه ضعیفان می نوید
 حد ثبات که درین اه خفاست از راق بهت بر خرچا پاره شین است پامان کاروان اگر گرد
 مرکب تو باز نماند پیر باز نگرفت و گفت ای جوان نادان سخت بد آنکه باشایه و آب سکون
 و حرکت خوش بیاید شعله بار خود بر دامن من میزند که هر دو از سیرتیم است و آنانی حال
 نو در منزل اولی و من در مرحله آخری تو بمنور رفتن بی بانی و فرو آمدن بجوای تو این حال نماند خسته
 و این مقال را ایاموخته ترا در هر سنگی خوشگی نموده و در هر منزل نیز از شکل افتاده و سقی بهت بدست
 تا از قدم نفی فان کراس اللعب الشرف عرفان الخرب تطلبه و در ار استه و من از سر مرا

نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت

نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت

نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت
 نوبت از نوبت از نوبت

۸۰
 این مکتوب از دست حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است
 و در آن به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است

چو خاک کن و مثل غیب پستی
 بریده پای بند خاک اندیشم شو
 ای ابا احسان ز نهان تراخت دست در دامن جلالی زنی زانی
 که الوهیت بطن العین یک قامت نهادیم او شوالی صف
 محدود و نامشروع و هم طریقی را آداب شریعت بر او نهاده ایم
 یک و هشت و نود و هشتاد و نه و بیست و نه و بیست و نه و بیست و نه
 که در صحت سید عالم جن غم فیهی خاک را پاست زردان را که در دنیا زین را با حکم کباب
 که در دوا از این چنین رخ زنی آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم سید و وزیران عال کجاست
 فلسفه اخلاقی و عرفانی
 در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است

این مکتوب از دست حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است
 و در آن به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است

این مکتوب از دست حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است
 و در آن به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است
 و در این مکتوب به بیان احوال و اخبار و مسائل روزگار پرداخته شده است
 و در آخر آن به بیان بعضی از مسائل فقهی و اصولی پرداخته شده است

۵۰
۱۶

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۵ فریاد و زاری

ورود لو اس کے

۱۵ فریاد و زاری

چند روزی که در آنجا بود

نوعانی که در وقتان و مکانها مختلفه پیدا میشوند

کتابت در شهرت کتب شهرت
در شهرت کتب شهرت

برای هر سوخت و دوده

ای پیدائش و زود اس

جیبہ اسی وقت پنہاں کی

در حیات

سید و خزان سنی
عبدالرحمن بن علی

و راحله
۹۹۳۹

وَقُلْتُ
وَلَا تَكُن مِّنَ الْكَافِرِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم

و اكنه هافل كسيرا القري

و چون عاشقان ربوی و دل شدگان در تنگ و پوی میسرند
و نزارل تبرک و مراحل مبارک بدیده می رنند و ششیده را بدیده بخش بر میگردم و اسماح را به
اختیار میگردم و با بشهر همدان پای مندر از غربت بیرون کرده و در مقام اقامت و سکون
مگردم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدم و راسی اقامت گزیدم و طبع بدان شهر کشایشی باطل
نفس آسایشی و عالم بنور خضرت بر می آشت و جهان بنور نصرت طبعی گفتم روزی چند از نوازش
چیلو که گفتم و برین بساط قیلو که گفتم و نیز ستوران امیعا و بار نهادن بود و وقت نهار و آب دادن چون
عزم توقف اشتد و بهت مصمم گشت و برای اقامت محکم عزم طواف و گشت کردم و روی صبح
و شست آوردم و هر روز با وازه تازه بدر وازه می شدم و هر روز در حجت و جوی بخله و گوی می بودم
تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشیاء بر صوب معین مید و میدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند
و معلوم می شد که در دیدن اسباب حیات و دوران تک و پوی عجب حیات تا به سپید را بگوشت
باز کشیدم و صورت حال از وی پرسیدم گفت اینجا را نمیت که بدست تا غرق شود ایت و او را
کیبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند و امر از غضب
بندین نهادند و آنکه چون نگارستان در بهارستان نشسته بود دست و پا به عل و بند بسته
و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و رای بدان جهت آورد و دم و قصد آن بقره کردم و چون
بدان بنای جلیون و خاک منبر که و بمون رسیدم و بامی از آستانه در میان نهادم و تخمی دیدم لطیف
آر استه و بر نامی ظریف بروی نشسته بدوش و خاموش و تفکر و خیر و سخن نا آخن و متشبه میگرد و از او
ترغ اصالت میدید و بدماغ از وی لوسی ایالت میرسد و قدم در خید و اشکال دوست و بامی در
سلاسل و اشکال اشک چون مرور اید بر عارض چون کسیر بامی بارید و چند بیت در گذر
با و با زری رزم و سازی گرمی برداخت و می گفت

یا علة الشوق فی آتیا غلا	لا کثیر فتنی لیتیری حالی	هذا علق کفری خستاء و می
ای شکی شوق در آتیا شکی من	بر آتیا از آن یک من باندی می شود	این زیاده شامت در شوی من
و آتیی فی هوک و کاشق خا	همه عالم حدیث ثبت الای بود	اگر پیر این وصل تو بر بالای بود
و گرشایسته بند تو دوی بامی من	سرگردون گردنده بر بامی بود	چنین دالی و مخون ندی من

و چون عاشقان ربوی و دل شدگان در تنگ و پوی میسرند
و نزارل تبرک و مراحل مبارک بدیده می رنند و ششیده را بدیده بخش بر میگردم و اسماح را به
اختیار میگردم و با بشهر همدان پای مندر از غربت بیرون کرده و در مقام اقامت و سکون
مگردم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدم و راسی اقامت گزیدم و طبع بدان شهر کشایشی باطل
نفس آسایشی و عالم بنور خضرت بر می آشت و جهان بنور نصرت طبعی گفتم روزی چند از نوازش
چیلو که گفتم و برین بساط قیلو که گفتم و نیز ستوران امیعا و بار نهادن بود و وقت نهار و آب دادن چون
عزم توقف اشتد و بهت مصمم گشت و برای اقامت محکم عزم طواف و گشت کردم و روی صبح
و شست آوردم و هر روز با وازه تازه بدر وازه می شدم و هر روز در حجت و جوی بخله و گوی می بودم
تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشیاء بر صوب معین مید و میدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند
و معلوم می شد که در دیدن اسباب حیات و دوران تک و پوی عجب حیات تا به سپید را بگوشت
باز کشیدم و صورت حال از وی پرسیدم گفت اینجا را نمیت که بدست تا غرق شود ایت و او را
کیبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند و امر از غضب
بندین نهادند و آنکه چون نگارستان در بهارستان نشسته بود دست و پا به عل و بند بسته
و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و رای بدان جهت آورد و دم و قصد آن بقره کردم و چون
بدان بنای جلیون و خاک منبر که و بمون رسیدم و بامی از آستانه در میان نهادم و تخمی دیدم لطیف
آر استه و بر نامی ظریف بروی نشسته بدوش و خاموش و تفکر و خیر و سخن نا آخن و متشبه میگرد و از او
ترغ اصالت میدید و بدماغ از وی لوسی ایالت میرسد و قدم در خید و اشکال دوست و بامی در
سلاسل و اشکال اشک چون مرور اید بر عارض چون کسیر بامی بارید و چند بیت در گذر
با و با زری رزم و سازی گرمی برداخت و می گفت

و چون عاشقان ربوی و دل شدگان در تنگ و پوی میسرند
و نزارل تبرک و مراحل مبارک بدیده می رنند و ششیده را بدیده بخش بر میگردم و اسماح را به
اختیار میگردم و با بشهر همدان پای مندر از غربت بیرون کرده و در مقام اقامت و سکون
مگردم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدم و راسی اقامت گزیدم و طبع بدان شهر کشایشی باطل
نفس آسایشی و عالم بنور خضرت بر می آشت و جهان بنور نصرت طبعی گفتم روزی چند از نوازش
چیلو که گفتم و برین بساط قیلو که گفتم و نیز ستوران امیعا و بار نهادن بود و وقت نهار و آب دادن چون
عزم توقف اشتد و بهت مصمم گشت و برای اقامت محکم عزم طواف و گشت کردم و روی صبح
و شست آوردم و هر روز با وازه تازه بدر وازه می شدم و هر روز در حجت و جوی بخله و گوی می بودم
تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشیاء بر صوب معین مید و میدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند
و معلوم می شد که در دیدن اسباب حیات و دوران تک و پوی عجب حیات تا به سپید را بگوشت
باز کشیدم و صورت حال از وی پرسیدم گفت اینجا را نمیت که بدست تا غرق شود ایت و او را
کیبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند و امر از غضب
بندین نهادند و آنکه چون نگارستان در بهارستان نشسته بود دست و پا به عل و بند بسته
و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و رای بدان جهت آورد و دم و قصد آن بقره کردم و چون
بدان بنای جلیون و خاک منبر که و بمون رسیدم و بامی از آستانه در میان نهادم و تخمی دیدم لطیف
آر استه و بر نامی ظریف بروی نشسته بدوش و خاموش و تفکر و خیر و سخن نا آخن و متشبه میگرد و از او
ترغ اصالت میدید و بدماغ از وی لوسی ایالت میرسد و قدم در خید و اشکال دوست و بامی در
سلاسل و اشکال اشک چون مرور اید بر عارض چون کسیر بامی بارید و چند بیت در گذر
با و با زری رزم و سازی گرمی برداخت و می گفت

۵۰

[illegible]

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی ایران

کتابخانه

مجلس شورای اسلامی ایران
کتابخانه ملی ایران

۵۱۰۰

پیشانی

نسخہ جامعہ

5705

درین بساط تنگ پنا گنج که عالم عشق عالم مشاهده است و هر از قدم مجاهده در کرد و یک قدم شایسته بود
کلمه در شریف قدم مجاهدت میرفت در چهل و تنگ پهل سالانند و چون در دعوت مکالمه قدم شایسته
ی نهادن بقصد و تنگ بهفت گام براند از آنجا مشغله خاک گویا نیاری میکرد و اینجا عشق
مشغله داری آیت البسک نار ازین جانب الصور قطع

چون باد و فرمان تو شستم ز صیدم
در مجلس ناخبره یک جام نیاید
پیشم بدین تنگ گام نیاید
در آب تو غرق شد من ز سوخته بود
در حلقه صید که در حلقه صیدام نیاید
و چون این مثنی گفت روی

از ماسنفت^۱ و از انجا که بود بر خاست^۲ بگوشه خلوت آراست^۳ و چون از سفر حجاز باز گشت^۴ ششم^۵ بران خط
دو بار بگذشت^۶ و بر سپیدم که آن دیوانه بهشتیار و مخون شیرین گفتمار گشاده و صلت سودالی با او چه کرد
گفتند آن دیوانه که تو میگوئی و آن مخون که تو میگوئی^۷ به حجره عقل نقل کرد و از راه دیوانگی به شلاع
فرزانی درآمد گفتیم ما احسن^۸ هذا^۹ اخصب^{۱۰} هذا^{۱۱} السمت^{۱۲} و بعد از آن ندانم که رخت غبت
کجا نهاد و پایی افزار گشت^{۱۳} کجا کث^{۱۴} و بر باغ
واحد است و چرخ گوش کجا کشید^{۱۵} بخش کجا افتد و سپهر کجا بر^{۱۶}
تا دهر سنج^{۱۷} چرخ خوش کجا کشید^{۱۸}
عشق کجا رسید و خوش کجا کشید^{۱۹}

لَلْقَامَةِ السَّاعَةِ عَشْرَةَ فِي مَنَاطِرَةِ النَّوْحِ
 حکایت کردم از دوستی که صفت اخوت داشت و همت فتوت که خوشی از او فایده حاصل شد
 غلامی بود که در کوشش برای صافی در سودا و سودای جوانی شب روی کرد و در غایت سفری در خاطر
 پرور و درم و از خراسان روی کاشان نهاد و در دلی رطلت سری بطرب و عصای سیاحت کشید
 شد و در راه عالم و قاصد شکی گشود و در راه
 سیر کرد و در راه رفتن بر پای
 و چون آن جامن بر این از بار و انوار انهار و اشجار بسیار سودم و بغیر و در راه دیدم
 از آنجم و بدو و در راه با فخر بری و حور و گامی دلارامی و بر سر غنچه طرقد و در سر قدیمی

[illegible]

اطراف حدائق و اماکنی که برای رختخواب
و حمام بوی خاص پوشیده بود

۹
موتی در کشتن میسر می آید
تایلی بصریم و شادید و وفا
تایلی بصریم و شادید و وفا

مقام

۵۴

[illegible]

والتحاج بالاسم ثم

ح

...

معنی



زبان بختیاری

2

استاذ

۹۸
کتابخانه عمومی آیت الله العظمی بروجردی
تألیف: آیت الله العظمی بروجردی
چاپ: ۱۳۲۸

کتابخانه عمومی

۱۳۵۷

دین و آموختن برای الهی

دانشگاه ملی ایران

۱۰۰

۵۵ ضمیمه

منکر و انجمنی گوید نویست فرود از کبینه علی المدعی و الهین علی من انکر ان گفته تا صد و
 داین همه که و ما زویرین ازک و غنچه پاکیزه و زویر در صدت و دوشیزه و تریم هیچ دست پذیریم
 من رسیده است و هیچ الف بیم من نه ناما میانی است ناکشاده و و کیسه است مهر بر نماند و جگر است
 در شن سمار سینه یقه است سرش سوار است هیچ حاجی بگردان کعبه طواف کرده است و هیچ فانی هر
 آن مصاف کرده است کاه را در بر ماهیت دوی ادران وی نه چو چشم بخیلان تنگ است
 چون دوی کریان بی ازک و هیچ یک این از زفته است و هیچ سافورین نیاخته است ایات
 سخت است چو گوش هر کورت ناکشاده چو چشم هر کورت ناکشاده چو گوش هر کورت
 ناکشاده چو چشم هر کورت ناکشاده چو چشم هر کورت ناکشاده چو چشم هر کورت
 و اگر خواهی خود را لی استباه کنی دست اندر کن و نگاه کن لیکن ای فاضلی این عیب از جای دیگر است
 داین لکی از پای و دیگر لی الماس در نتوان ست و بی است باجست توان سخت خطاط طلین
 سوزن فولاد باید و شقیب عاج را خراط استا و باید اکت چون سپیده و شمشیر و شمشیر و شمشیر
 و شلال دندان در سینه سندان و نشود با قطعه
 نوک بچکان که از خمیر بود بر زویر و شیر کارگر نماید صفحه هیچ که حسد بر بود
 و چون حرارت این کاس و حرارت این اناس فاضلی سید چون گل در سیم آمد و چون باد در ششم که قمار
 ایمن از این کار بود و از حضا و بی باره آب از دامنش کشا و و قمار از دست نهاد و گفت ای کذابیم
 و ای تمام زیم **هَذَا مَثَلٌ لِّمَنْ رَأَى كَيْفَ كُنْتُ فِي دَيْهَاتِ ابْنِ خَالِدٍ وَدَرْجَتِ ابْنِ**
سَالَمَةَ بَانَدَمَ دَعَمْتُ أَهْلَ الْفَاضِلِي أَصْلَحَ بَيْنَهُمَا كَالْزَاجِرِي که بر دو سحبان این کلام اندو انچه این
 ایام و چون فاضلی و انفس این فصاحت دوی و اول کلین ملاحظه بوی و او مطلی از بیت الدان من شود و
 چون انعام تمامنی بدیدند چون تیر غدنک بر دیدند و چون گل و دینک بخندیدند و با تادی هر از گشت و دینک
 باز گشتند و از بعد آن اندام که بگرام زمین آید و دینک که حکم نقد در با
 ایام شان سخت احوال یا جنت از ارامن بی دیها چگونه زد و اعلال شان بر بوجیها چگونه است
 و اعلال شان بر بوجیها چگونه است و اعلال شان بر بوجیها چگونه است

[illegible]

۱۶
 در این روز که از کربلا است و در آن روز که از کربلا است
 در این روز که از کربلا است و در آن روز که از کربلا است
 در این روز که از کربلا است و در آن روز که از کربلا است
 در این روز که از کربلا است و در آن روز که از کربلا است
 در این روز که از کربلا است و در آن روز که از کربلا است

[illegible][illegible][illegible]

در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را

و اما این اثبات و معادله اثبات در وی ظاهر گردد آنست که معلوم گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 نتوان بدو علم معرفت بعلم شعری نتوان رسید این قیاس نادیده از حقایق نتوان بدین شعر
 و کیفیال لبد من هو قاعده و کیفی الشیء من هو کما
 چگونه ریشه معلوم آنست که شش است و چگونه ریشه بندید و در سر آنکه و کونیا در زار

و فسانه ناموده از اوراق فرسوده بر خواندن کار عقل و فضلا نباشد این سخن از آلت سخن گویند و قیاس
 و حقائق از آن حکمت باز گویم که چه خاصیت است در این گوشت پاره که در دیگر اعضا نیست که قوت
 که از خواص حد و انسانیت در وی نمود تا بصلفت مختلف اساسی نامولف از سخن مفهوم معلوم
 میراند که از هیچ عضوی دیگر این خاصیت در وجود نیاید چون لغت تازی پاری و طرازی و رازی
 و رومی هر که مفصل محل و اختلاف است که و الا آنکه بداند شایسته که این مجانب و عزائم ال شیعی
 مستد رخد با چندین سبب تشاکل و دواعی تشاکل یکی تشاکل در هیچ دوازده گران باز نخواهند
 از روی کون متحد از روی لون متعدد و چنانکه در صورت تفاوت در سبب زیادت ازین
 است الا آنکه معاینه تفاوت اخلاق بی آینه اصداق نتوان بدینکه تفاوت اخلاق ایشان
 جز بحکم تجرب و امتحان نتوان شناخت

و من عجز لا یشکوا لی و جد و ان کان صغیرا لکن صغیرا
 و از نادیده خبر ما بر آید که اینست که انرا اگر چه بود آن آدمی که صفت بر صغیرا
 و در بید قیاس کون الوفا فکر من کبر و کسیدن و فکر من کبر و کسیدن
 و با یک چیز گاهی میشود در انرا پس بسیار از مردم که در بنده بسیار از یکسایه
 آدمی عالمی است از حکمت و اندر و صند برار بند و کشاد
 آنچه در اصل منت عضو نهاد کور و بند و ایت آنکه ندید
 هم به بیند چشم عقل و خرد آنکه چشمش بن نهاد افتاد
 که نبایت کرده او سناد بر که هستی خویشین شباخت

پس نقاشی شیخ کرمان بدین قیاس و حقایق علم بدان لطیف سیل و بدینسان حد رسیده چو
 و خروشن بال استماع از آن شست و آن خلق اجتماع بدان چو پیر یونانی پیشتر آمد و پیر کمالی او در گرفت
 چو چو صدق و صحت منقول

در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را

در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را

در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را
 در حدیث آمده است که هر که در این علم غافل گردد که بی علم معرفت شعری نماند است را

فراتر و روان چمن از گردنهای گسست و در دامن ایشان نوده مسی که در روی زرخار خالص منگن
 ناب بر زعفران سود مسی که در دامن ایشان نوده مسی که در روی زرخار خالص منگن
 از سیر و لبر ان سیکند و زمان زمان از زبان حدائق و عبا نکت آفتاب و قهقهه سحران و زرخار
 زرخار کاس باق باوقاف میداد و روی با طبقه ظریفان محیب و جماعت حرلیان عرب و شمس
 و سفره و خضر و یانی و دهمالی در سباعتین طوطی طواف است بار یکدم و از غور و سر و دایم خیار
 مجلسی دیم و پیری سیاح با نوا مین لوح در شیش اند و گفت بنی ازین شیش و دایم و قاصص هفتصد گانند
 ازین کاس و سباعتین باغ از دل پرورد و دایم می گویند بدان جماعت نکت لایعنی الدنیا خوانند
 و سیکند و خاش و مخالف تنگست ای سافران که و طائف در زار و آهنگار و قد طواف علیها طواف
 فاطمه امین امیر و اختار و احلی کار که در کمال و دایم و سباعتین و سباعتین
 او طوطی و روی با و اورید و صفت شمرید و در غم و نادی ایام مگر مید و خندید و نیم در گردش زمانه
 بدارید و دل در روی بنشیند و طواف فرودین و طعمای خزان حریف بنشیند که چگونه روی آرد و خزان
 دل بر یکد یکریگسار نذر و در ساق فرود و دل پرورد و همیشه می گویند

سین بدین عبرت بخان چمن	کواکب سحری در میان چمن	شیرت و شش بارگانی طواف زرا
که ماه و زهر و فوجت اهل چمن	برون کلاه عطار و کارگاه طراز	نیکو کشتان نیم از نشان چمن
گواه در دلد است که با یاقوت	در سیده بر گل و گلزار زعفران چمن	ازان قبل هم سر و زهر چمن می آید
که هیچ مهر نکردت مهرگان چمن	می شناسد که این لعنان حریف علم باران طریف بجان می خورد	

و دهمالی و حرلیان بدید و سیدار نشوید ازین که چه میگویند و دران شین کرامی چون بدین
 علم لایت چه میدانم و نامه بنگانه ایشان چگونه سخن گفت سباعتین و زعفران و قهقهه خود باز از دل
 من از حجت تو بر غم شست و دیده من در فراق تو بر غم زعفران گفت این سخن که عالم که است است
 این سلطان جهان بر خاسته است و دیده من از تیرگی خبری آور دست و اشک من بر رخساره از رنگ
 او خضره و طیب آن دیده ماند حسیره و در ماتم او

خواب فرود گشت اندر دم او	سرای خزان باغ پرود گشت
--------------------------	------------------------

و آفرین چون معلول محزون بان خشک از دل تنگ گفت طیب
 آفرینم آتشی اگر سود گشت و برگهای طوفان در چمن بی نیست بساط سیر و فراش طعیر می شنید

در دامن ایشان نوده مسی که در روی زرخار خالص منگن
 از سیر و لبر ان سیکند و زمان زمان از زبان حدائق و عبا نکت آفتاب و قهقهه سحران و زرخار
 زرخار کاس باق باوقاف میداد و روی با طبقه ظریفان محیب و جماعت حرلیان عرب و شمس
 و سفره و خضر و یانی و دهمالی در سباعتین طوطی طواف است بار یکدم و از غور و سر و دایم خیار
 مجلسی دیم و پیری سیاح با نوا مین لوح در شیش اند و گفت بنی ازین شیش و دایم و قاصص هفتصد گانند
 ازین کاس و سباعتین باغ از دل پرورد و دایم می گویند بدان جماعت نکت لایعنی الدنیا خوانند
 و سیکند و خاش و مخالف تنگست ای سافران که و طائف در زار و آهنگار و قد طواف علیها طواف
 فاطمه امین امیر و اختار و احلی کار که در کمال و دایم و سباعتین و سباعتین
 او طوطی و روی با و اورید و صفت شمرید و در غم و نادی ایام مگر مید و خندید و نیم در گردش زمانه
 بدارید و دل در روی بنشیند و طواف فرودین و طعمای خزان حریف بنشیند که چگونه روی آرد و خزان
 دل بر یکد یکریگسار نذر و در ساق فرود و دل پرورد و همیشه می گویند

سین بدین عبرت بخان چمن
 که ماه و زهر و فوجت اهل چمن
 گواه در دلد است که با یاقوت
 که هیچ مهر نکردت مهرگان چمن

کواکب سحری در میان چمن
 برون کلاه عطار و کارگاه طراز
 در سیده بر گل و گلزار زعفران چمن
 می شناسد که این لعنان حریف علم باران طریف بجان می خورد

شیرت و شش بارگانی طواف زرا
 نیکو کشتان نیم از نشان چمن
 ازان قبل هم سر و زهر چمن می آید

خواب فرود گشت اندر دم او
 سرای خزان باغ پرود گشت

و آفرین چون معلول محزون بان خشک از دل تنگ گفت طیب
 آفرینم آتشی اگر سود گشت و برگهای طوفان در چمن بی نیست بساط سیر و فراش طعیر می شنید

ای که خدای دگر می گویند که این است که در دامن ایشان نوده مسی که در روی زرخار خالص منگن

دانش در زبان و ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

در مطرب شاد و روان بود و گویان گستر اند و میگفت	و	از ترنمین یک باغ صد گنج
در دیر بهر گنج از گنج سود	و	در میان تنان و ترنم می گریست گاه میخندید و میگفت
چندان فراق غم می بود و تنم	و	تا خود قدم حلقه بسا بود تنم
اینک زنت و آمدن ویرا انتظار می داشت و میگفت	و	رباعی
بافصل بهار در خواریم بهنوز	و	سرست جام آن گنج بهنوز
و خود را از حلقه لطیف و حقیقت پاکیزه از زمره ناس و میر اند و بود باغ میار و درین گرفت و میگفت	و	و
هر چند زده که کند مرز گنوش	و	یا گوشش هر گاه از غم تویش
بجز آن گشته شد و گوئی خود من از زربان گشته میگفت	و	و
در دور با از تو بدان آسایم	و	و خوشه انگور از گوشه زنجور چون پروین طلوع میکرد و در کاخ لاجورد
از شاخ زرد و خوشه پر گرد و شور میخورد و میگفت	و	و
باغش در درخت گشت یابست همی	و	و از پر خون گشته و پسته چون عاشق گشته در خاک می افتاد
و جعد و زلف بد لبه ان میداد و میگفت	و	و
در هم شد از باد خزان می بیند	و	و بلند باس آن تمام کن
ای که ازین در جمره گرفته از بی مهری هر کان رنج گرفته زبان حال این مثال میگفت که ای عاشقان	و	و
دلشده بشنود که گواه در واد رسا نه بر گرد من است و بر بان بج اورخ زرد من است	و	و
ای باغ جوابت بی ای چیت	و	و برگ در خان دی میای چیت
و چون جام برشان لعل درخشان بجاشنی ترش گشته میگفت که ای حال این	و	و
پیش از بهر خواند	و	و زان و زک من خفته فرور و نیم
آری چه چک شد سخن بند کشاد	و	و کاین و چینه مارا عد و بند کشاد
بر داغ سپیده وانه می ماند از می	و	و چون پیرشالی بر چرخ حاکم اصصوت خیزین ستاخ بابرک و شاخ غم و شاد
و کلاه ازادی بوسان بر کم دوستان برین حد رسا نه نامی سر یک شبنم و با شکیب از دیده بارید و ان	و	و
سخنان زبان اند	و	و بر عروسی که کنون چمن است
شاخ از نظره چو پیرین سخن	و	و برگ بر روضه چو زربین سخن

و این کتاب در هر یک از این علوم و فنون و در هر یک از این ادب و شعر و تاریخ و جغرافیا و طب و فقه و ریاضیات و نجوم و کیمیا و صنایع و تجارت و دیانت و اخلاق و سایر علوم و فنون

۲

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب
مباشر الاموال
مفتوحه

نام زنی که استخوانه در آن فرو رفته
والله اعلم بالصواب

۱۲

شماره ۱۰۰

۵۴

[illegible]

و کشتن از این سرگردان و در آغوش
شام و شبستان و صفا حال از آن صفا
فایل آن غیر از این جوی کسبت ۱۲
۵۵ قبل از آن و قالیءون ساکنان

موسسه خیریه انجمن اهل بیت علی بن ابی طالب
شماره ۲۲
فصل اول
در بیان کلیات و کلیات

وزان اسباب ضروری
ازینجه کیلبرل شوم
طریقے سے
تخل از عت برای
چنانکه سکون

۱۱۹
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اول که رفت سید عالم ازین سر
 وزیر بعد او رسید خلافت عیسی
 وزیر بعد آن باز رفتند نیز چهار
 و آنکه یزید گشت بعالم درون تن
 وزیر بعد او معاویه ابن یزید بود
 و آنکه ولید بن یزید بایمان حشر
 و آنکه ولید ابن یزید انگلی یزید
 آن که بنی و خلقان حروف پیغمبر
 سفاح بود اول و آنکه برادرش
 و آنکه محمد آنکه وحی بود از پدر
 حضرت شت باز محمد زید بود
 و احمد که بود دستمد و حافظ نظر
 قاهر گرفت تحت و بر اضنی سید با
 ابو بکر بالغ آمد و او رفت گشت سر
 آنکه رسید کار بستظهر کریم
 بنشست و بنشست خلافت آن
 وزیر بعد او گرفت بنشست آن سر
 کاهی پس زید و گوی از یزید
 وزیر روزگار کران بود و کران

احوال شد ز رفتن او سر سهر در
 وزیر بعد آن خلافت عثمان رسید
 و آنکه خلافت بنشست و یزید
 لیکن بنجر چهل از روی فضل
 مروان بن حکم سپید او گشتاد
 و آنکه امام عمر عبد العزیز شد
 ابن الولید بود بر ابیسم تاجور
 پس از بنو امیه بعباسیان رسید
 منصور پس محمد سید را بود
 ماسون رفت تحت و پس از محض
 باز احمد آن که خواند و بر استعین
 پس محمد شت چو بگشت کشتی
 پس مثنی گرفت بنشست کریم
 قاهر گرفت شد و عالم زید بود
 ستر شد آمد از پس رفت بنشست
 پس مصطفی شت شد و آن بنشست
 و امر وزیر است عالم از و پر جمال
 آخر و فاکر درین سروران بن
 وزیر حاد ثبات حذر بود و حذر

بسم صاحب بلاغت از روایت فراغت یافت از چپ و راست ندای آفرین بر خاست و همچنان
بیت شکر زبان کشاد نمود و آفرین بباد نمود و این سر و نظم را بر میان من و درود نمود و کرد
خاطر را قوت و زاد ساخت و چون صبح صادق بخیزد نیم صبح بر شاخ شجر بوزید و بگریه بگریه یاد
یمنه از شد و چون شب رفته بطلی عدم باز شد که با منی و زباید آن زمانه ندایم که باش

۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

[illegible]

۵۵ خطبہ الکریم و شہید برطانیہ مولوی زبیر
۵۶ فضائل العجمیہ

گودان برای عمارت
جواب یکم دفعه نالی جواب
۵۴

ایمان در دستان
افغانان

۵۵
۵۵
۵۵

عزاکذا شد چون حلقه آن ماتم گشته شد و صف آن جماع شکسته گشت و هر یک بخانه و آشیانه رانند
و مرغ تن شیخ پیرانستم چون باد به طوفان ختم و چون آب بهر جانب شستافتم و از آن بر فضال
نفس وصال نیستم **ر م ع** معلوم نشد که بران سر خوشی
ناگه چو کردی نواختن جهان اندر که باد مظلوم شد از خر و دامن

الْمَقَامَةُ الرَّابِعَةُ وَالْعَشْرُونَ فِي الْبُرْدِ

حکایت کرد مراد و منی که محبت او طراوتی داشت و صحبت او طراوتی که وقتی در ادراج انی سخاوات آسمانی
انغراب بر دوش نهادم و روی براه او ش نهادم غمی چون باد پوینده و غمی چون چمن سبز و در سبزی
سبالی داشت و فلک دای سحابی و عطر پهر از پر ویزن سحاب کافور می جفت و سونش سیم خام بر فرف
خاک میر جفت ریاض لبانین ربعت سساکین بر بنه دوش بود و حیاض عالم تابش فلک جوشن ظاهر افتاب
از پیش عقرب گردون بود شعرا عباسیان فرش با موان سیم سحر چمن پیکان آبدار صدائی داشت و منی که
طبعی شدنی در دو چنین مدتی بی آلت و مدتی کن در چنین سفری دادم و جان و چنین خطری نهادم و

فَقُلْ لِلنَّفْسِ حَيْبِي وَالْمَنَى فَوْقَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَفِي الْوَادِي مِنْهَا ذَائِبٌ غَصِيرٌ
وَتَعْبِيدِي مِنَ النَّفْسِ صَغِيرٌ
وَسَبْحُكَ بِكَ مِنْ رَدِّهِ إِلَى الْإِنْسَانِ
وَقُلْ هَذَا أَفْضَلُ الْبَقِيَّةِ
وَأَمَّا مَا فِي الْوَادِي مِنْهَا ذَائِبٌ غَصِيرٌ
وَأَمَّا مَا فِي الْوَادِي مِنْهَا ذَائِبٌ غَصِيرٌ

<p>سفر اچیز با خط باشد</p> <p>آن که با که در مقر باشد</p> <p>بود از بدو نیت خاس</p>	<p>خطمرد در سفر باشد</p> <p>زربلشتن رواج دارد و قدر</p> <p>آب صافی که در شمر باشد</p>	<p>قیمت درون بهار و</p> <p>گرچه کان اشرف نذر باشد</p> <p>پس از شهر شهر گیشتم و نعل</p>
---	---	--

[illegible]

۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۵۴۱ از باب انتقال سجن از بدین ام
 ۵۴۲ را و غیره اول سال فراموش غایت
 ۵۴۳ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۴۴ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۴۵ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۴۶ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۴۷ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۴۸ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۴۹ فوات طاعت کون و بدو و غیره
 ۵۵۰ فوات طاعت کون و بدو و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

دین علی بن ابی طالب

ان ابدی الباقی اللہ

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

سید محمد رفیع

مکتبہ اسلامیہ

فَبَلَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذِهِ
بَلَدَيْنِ مَزْجَانِ
وَأَذْهَبَ اللَّهُ فِي النَّارِ كُلَّ
فَاحِشٍ خَفِيٍّ
وَأَصْحَابِ الْفِتْرِ
وَأَصْحَابِ الْأَنْعَامِ
وَأَصْحَابِ الْبُيُوتِ
وَأَصْحَابِ الْأَنْعَامِ
وَأَصْحَابِ الْبُيُوتِ
وَأَصْحَابِ الْأَنْعَامِ
وَأَصْحَابِ الْبُيُوتِ

و این ایات خود شهد کا هاست و شراب جاها و اربابان
 حضرت حق اندر بفرموده است این قطعه پس نوحه رخاست از چپ و راست گفتند که این
 زمین باید بزرگ و یاری باید هم سنگ بدلات خاطر تو این گری باطنی جفت شود و مهر و قطع
 در زبان و گفت آید جان صاحب بنهر خندان خندان لب از دندان برداشت و گفت این سنگ
 شان نیست و این اقرار کلفت لا ابطاق نیست گوشتش از دیر باشنود و حق ماگر و بدو این

ایات بخواند	پس سخن خجی که خوش بخت دمی	چرخ زمین برف بخت که در گستر سازد	در پیش پستین که سخن می دهد پستین سازد
مرغان آب و بی بابیان نیاز	و چه عای کاس نیاز از زبوا	خواهد که در میان بسهم بود دراز	مست که مال شدت سر او بکند
ای که خود داری در کمال	بکشد خود را بسوزد که خود را بساز		آید بر سر خد عقیقین بر تو باز
			چون این طوطی بایان کرد و ترغابان

وین کمر کردان کرد و بالائی این فصل بدیدند و بالائی این سخن شنیدند و از این خبر از برده بیرون شدند
و ملک نظام مجلس دیگر گون جوان چون این در دوی بریدند و بیست و سه کلاه شاهی و مرقع شاهی و مرقع
از شهاب متصل گشت و سلطنت با ده به خرم عقل ستمی شد که از کار یکدیگر مفرجی و از اسباب
مساعده یکدیگر شدند و چون تمام صلح بسنان آفتاب پاره شد و غوغای آتش از خوف
سلطان و آواره گشت و صاحب اول برجا ستم و در خانه اثر دوی ندیدیم و در شهر از وی شنیدیم

در آفتاب باوینعت اوقات
سلطان من شد که جوان الجاودید
در جام او چه کرد فلک من را بید
یا در جسم سایه دولت بیاورد
این خانه بیت و نام تحریر افتاد و وقت حال از نسق اول تغییر افتاد ساقی نواست
مرد و دادان اند و عوس صائب در زاد نه دل را می شد بشمارا ند و نه طبع را پر وای تفکر غوغای تبیر
از سلطان تقدیر بهر بیت من نظم احوال احوالی تا ند و در حق روزگار شراب صافی به خاطر قدرت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بازوی یاری از بند بونی که باز بونی
نام کبر الهم و نامی که یعنی توان
و خود و خود و خود و خود و خود و خود

[illegible]

در سنی گفتن داشت و نه زمان توت سخن گفتن شعر

شغلته نوبی نوب و خطوبه

برخی باطل و طبع و چمن ریغ و خاطر و مندرغ بود اکنون آن همه نسیما سنگم گشته است
و آن همه شده است سنگم گشته و همه سینه سنجاق خانه شد آمد گوناگون و همه دلهما خط و خطی که در روز
افزون علم از تحریر بر این خنما استغفار میجو است و اختتام این سخن شش فستاح نه است
و روح این ترکیب را جمیع صلیح نه از انفس قریحه جز صحت فصیح بود و نقل خاطر بسته را
جز خاموشی کلید نه شب استین بر فراش حمل نهادن سر سر ناطف ادون داشت و دانستم
که در بعضی مایه دعوی است نیاید و هر شماری که ازین کارگیری جز کم و کاست بر صلیحت این
روی نمود که ازین چمن بدین قدر چاشنی اس کرده آید و این افشانه هم برین جاده اختصار افتد
که اختصار در سخن ناپسندید ترست که ناهای در زبان مخلوط چندیده را اگر وقتی غرضی
حوادث بسوی مساحت و مساحت باز آیند و دست خصوص است این قیاس و پیرایه این بدار بود
اگر کسی افشانه ناختوش و الفاظ آشوش باز گردیم و آن سر و زنگار خورده را زخم کنیم و برین سخت
شده را اگر کم کنیم صلیت

بکرشته شوم چمن چون مویست

و اگر این چمن سخت بگرد و در این از و در سینه بگردان این خود اگر در روز کار موعود است و از

گردش لیل نهامه شوم صلیت

و غرض ازین همه کار ذکر است تا یاران صورت این اعتبار بدانند و سوره این موانع بخوانند
و نیز در انشای این مکتوب چند قطعه معروف است که بعضی از مصرعهای آن تو در وقت صلیت گفته
درین مکتوب ترجمه پاریسی نظم و نثر ناری رفته ام و در این مکتوب موانع و عوائق
گفتی و بری که نزدیک شعر مجوز است رفته باشد چون تانیث مذکور و قیدیم تا خبر در و انصراف
و آن چون جسته شود و در اشعار قدر نظیر آن یافته آید و الفاصل من علات سقطات
و آخرت مکتوباته اما بای نام و صحت بنمای نامزدب که هنوز در تکرار حضرت زیاده است
این معنی را منکر و ازین جور سخن را نامرزشناست درین میدان کور بوده شک اند
و درین پیونده زنده و از بالوده خاطر خود قیما کرده و طعنا مهاخورده اند از اند و از این مجتبا

در سنی گفتن داشت و نه زمان توت سخن گفتن شعر

شغلته نوبی نوب و خطوبه

بکرشته شوم چمن چون مویست

و اگر این چمن سخت بگرد و در این از و در سینه بگردان این خود اگر در روز کار موعود است و از

گردش لیل نهامه شوم صلیت

در سنی گفتن داشت و نه زمان توت سخن گفتن شعر
شغلته نوبی نوب و خطوبه
بکرشته شوم چمن چون مویست
و اگر این چمن سخت بگرد و در این از و در سینه بگردان این خود اگر در روز کار موعود است و از
گردش لیل نهامه شوم صلیت
و غرض ازین همه کار ذکر است تا یاران صورت این اعتبار بدانند و سوره این موانع بخوانند
و نیز در انشای این مکتوب چند قطعه معروف است که بعضی از مصرعهای آن تو در وقت صلیت گفته
درین مکتوب ترجمه پاریسی نظم و نثر ناری رفته ام و در این مکتوب موانع و عوائق
گفتی و بری که نزدیک شعر مجوز است رفته باشد چون تانیث مذکور و قیدیم تا خبر در و انصراف
و آن چون جسته شود و در اشعار قدر نظیر آن یافته آید و الفاصل من علات سقطات
و آخرت مکتوباته اما بای نام و صحت بنمای نامزدب که هنوز در تکرار حضرت زیاده است
این معنی را منکر و ازین جور سخن را نامرزشناست درین میدان کور بوده شک اند
و درین پیونده زنده و از بالوده خاطر خود قیما کرده و طعنا مهاخورده اند از اند و از این مجتبا

در سنی گفتن داشت و نه زمان توت سخن گفتن شعر
شغلته نوبی نوب و خطوبه
بکرشته شوم چمن چون مویست
و اگر این چمن سخت بگرد و در این از و در سینه بگردان این خود اگر در روز کار موعود است و از
گردش لیل نهامه شوم صلیت
و غرض ازین همه کار ذکر است تا یاران صورت این اعتبار بدانند و سوره این موانع بخوانند
و نیز در انشای این مکتوب چند قطعه معروف است که بعضی از مصرعهای آن تو در وقت صلیت گفته
درین مکتوب ترجمه پاریسی نظم و نثر ناری رفته ام و در این مکتوب موانع و عوائق
گفتی و بری که نزدیک شعر مجوز است رفته باشد چون تانیث مذکور و قیدیم تا خبر در و انصراف
و آن چون جسته شود و در اشعار قدر نظیر آن یافته آید و الفاصل من علات سقطات
و آخرت مکتوباته اما بای نام و صحت بنمای نامزدب که هنوز در تکرار حضرت زیاده است
این معنی را منکر و ازین جور سخن را نامرزشناست درین میدان کور بوده شک اند
و درین پیونده زنده و از بالوده خاطر خود قیما کرده و طعنا مهاخورده اند از اند و از این مجتبا

ست نیز از ویلیامز با کجوبیان ۱۴۱۰

[illegible]

تمامه لطیف فصاحت عبارات بلوغ مجید مبدع کائنات است که بدائع بدیع عالم نقطه است
از قلم بدیع نگار او و بلاغت فقرات فصیح به نهای صنایع موجودات است که صنایع صنایع مخلوقات
خطی است از کلام عجب به کار او تمامی فصیحی عرب و جمیع هرگاه شرح و تفسیر است بر گارزند سوای
لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم حرفی بر زبان نیارند آری اگر تجویز لغت صاحب مقامات رضوان
علیه الله و تعالی و فیض و کرم و احسان است جویند راه صلاح و صواب پویند آری مقصود کن فکان
که نصیحتان جهان طایفه بپوش گردیدند و بینان زمان غاشیه اطاعت بر روش کشیدند
خوش نصیبی که از معجزات باهرش و آن مجید است که این جمیع است الا ان الله علی ان لا اله الا الله
بمثل هذا القرآن که یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین و لکن بعضهم لبعض زخراة شان است و حسد
یعنی که از حج بینایش و فرمان جمید است که و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاقولوا
بیسوا فیهم و قتلوا نشان او تا بر کین بدیج که نازان مضار بر اعت و قصب اسبغ بر ای
میدان انداخت یعنی حال و صاحبش که فشر لایع النور شان بطغرای آسمان پرید الله

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۳	اصولی	اصول	۲۲	۲۲	بر	بر
۲۳	۳۳	بر	بر	۳۳	۳۳	بر	بر
۱۴	۴	الکلیج	الکلیج	۱۸	۳۸	خیابای	خیابای
۴	۴	بودی	بودی	۲۲	۲۲	بر	بر
۴	۸	سمیحه	سمیحه	۱۵	۸۵	براسوم	براسوم
۴	۹	الصکید	الصکید	۲	۲۲	افلذہ	افلذہ
۸	۱۲	بس	بس	۲۲	۲۲	نفع	نفع
۹	۹	النون	النون	۱۲	۱۲	اشققت	اشققت
۱۲	۱۲	اقدام	اقدام	۲۱	۲۱	تاسی	تاسی
۵	۱۵	نیر	نیر	۵	۵۹	مراری	مراری
۱	۱۴	الضرب	الضرب	۲۱	۵۲	اسایش	اسایش
۱۹	۱۴	القیع	القیع	۶	۵۳	تریب	تریب
۳	۲۳	مواقف	مواقف	۱۲	۱۲	نون	نون
۴	۴	ردواع	ردواع	۶	۵۵	قدی	قدی
۲	۲۲	وصل	وصل	۲۱	۲۱	قدای	قدای
۳	۳	رطب	رطب	۵	۵۶	عزاسی	عزاسی
۱۱	۲۵	وٹار	وٹار	۵	۵۶	غرامتی	غرامتی
۸	۲۸	اسئل	اسئل	۸	۸	لوا	لوا
۱۴	۲۹	شعر	شعر	۱۲	۱۲	خاربت	خاربت
۲۰	۲۰	درج	درج	۲۰	۵۹	متبئی	متبئی
۱۲	۳۰	لنیمان	لنیمان	۱۴	۶۲	دلیل	دلیل
۲۵	۲۵	جفتیہ	جفتیہ	۴	۶۹	تشیہ	تشیہ
۱۸	۳۱	خضری	خضری	۲	۱۲۶	سب	سب
۳	۳۲	یلوین	یلوین	۴	۱۲۸	افلاس	افلاس
۲۰	۲۰	شعر	شعر	۲۳	۴۲	مدای	مدای
۳	۳۳	کفیل	کفیل	۹	۴۳	مجلات	مجلات

CALL No. { ۸۹۱۳۵۲۲۲ } ACC. NO. ۱۳۵۵۹
AUTHOR حسنین الونکر
TITLE مقامات حسینی


THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

SERIAL No. 1915222 

AUTHOR محمد علی قاسمی

TITLE مقامات شریف

ADD. No. 13259

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due

